حمد

نعت رحمت للعلمین

gtz

BEFARe





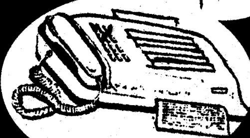
اندرزها



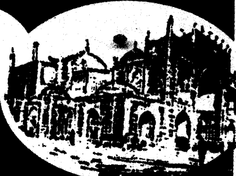
کار و کوش



علم

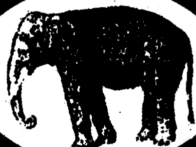


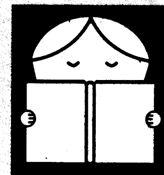
حقوق زن ..





معما





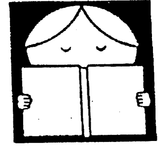
دری

صنف ششم

بیفیر

تعلیمات اساسی برای مهاجران افغان

BEFARe



دری

صنف ششم

بیـــفیـــر

تعلیمات اساسی برای مهاجران افغان

Formal Education Program

Title of The book : Dari Grade VI

Author : Gulalay Ameree

Editors : Mir Abdul Malik Hashemi

Ghulam Dastger Khawrin

Composer : Waheedullah Wardag

Artist : Rajab Ali Hunarkhwah

Publisher : G.T.Z-BEFARe

Knowledge Center

First Edition : May 2003

No. of Copies : 2,000

پـروگـــرام تـعلیـمات رسمـــی

نام کتاب : دری صنف ششم

مؤلف : گلالی امیری

ادیتوران : میر عبدالمالک هاشمی

غلام دستگیر خاورین

کمپوزر : وحیدالله وردگ

رسام : رجب علی هنرخواه

ناشر : جی . تی . زید - بیفیر

مرکز علمی

چاپ اول : ثور ۱۳۸۲

تعداد : ۲۰۰۰

- این کتاب با استفاده از رهنمای معلم تدریس میشود که در مجلد جدا چاپ شده است .

فهرست عنوانهای دری صنف ششم



گفتنیهای نخستین

این کتاب، آخرین کتاب از سلسله کتابهای زبان دری برای دورهٔ ابتدایی تعلیمات رسمی میباشد که نگارش آن را مؤسسهٔ جی. تی. زید ـ بیفیر سازماندهی کرده است.

محتویات این کتاب با نظرداشت ویژه گی های روانی شاگردان صنف ششم که معمولا بین سنین ۱۲ ـ ۱۳ قرار دارند تدوین شده است. به تناسب پیشرفت سن شاگردان صنف ششم نظر به صنفهای قبلی، دلچسپیها و علایق جدید شان به کسب معرفت در تعیین موضوعات درسی در نظر گرفته شده است.

بر اساس قاعدهٔ انکشاف مفاهیم، متنهای جدید، تداوم انکشاف یافتهٔ متنهای دری صنفهای قبلی میباشد. به گونهٔ اختصار میتوان ممیزات این کتاب را قرار ذیل برشمرد:

- در نگارش متنهای نثری، سعی شده که روش املایی پذیرفته شده به کار برده شود؛
- کوشش شده تا متنهای نثری و شعری قدیم با نسخه های قابل اعتماد سر داده شود. در بسا موارد متنهای قدیمه در این کتاب با عین متنهایی که در کتابهای دری سابق نوشته شده

تفاوت دارد چنانچه، در شعر صفحهٔ اول این کتاب تحت عنوان حمد، بیت اول چنین آمده است:

"به نام خـداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین"

در حالی که در کتب درسی سابقه بیت مذکور چنین است:

"به نام جهاندار جان آفرین حکیم سخن بر زبان آفرین"

کـه بعد از سر دادن با نسخه های معتبر، شکل موجود را از روی نسخه تصحیح شدهٔ محمد علی فروغی برگزیده ایم.

در مـورد سایر متنهای قدیم نیز همین روش مراعات گردیده است تا امانت اسلاف حفظ شده باشد.

- بـرای جلوگـیری از خسته گی ناشی از یکنواختی مطالب، در تنوع موضوعات سعی کافی به کـار بـرده شـده اسـت. تـنوع موضـوعات سبب تعویض توجه گردیده، علاقهٔ شاگردان را به مطالعهٔ بیشتر تحریک میکند؛

بـرای تدریـس ایـن کـتاب رهـنمای معـلم در مجلـد جدا تهیه و تدوین شده است که میتوان با استفاده از آن عملیهٔ انتقال دانش را بهبود بخشید.

بـا همـه تلاشی که در بهتر ساختن این کتاب صورت گرفته باز هم نمیتوان ادعا کرد که کاملاً عـاری از کمـبود و کاستی باشد، بنابران برای تکمیل خلاها و کاستی های آن نگارنده از رهنمایی های صاحبنظران بینیاز بوده نیمتواند.

گلالی امیری

حمد

به نام خداوند جان آفرین — حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشندهٔ دستگیر — کریم خطا بخش و پوزش پذیر
عزیزی که هرکز درش سر بتافت — به هر در که شد هیچ عزت نیافت
سر پادشاهان گردنفراز — به درگاه او بر زمین نیاز
نه گردنکشان را بگیرد به فور — نه عذر آوران را براند به جور
وگر خشم گیرد ز کردار زشت — چو باز آمدی ماجرا در نوشت
اگر با پدر جنگ جوید کسی — پدر بیگمان خشم گیرد بسی
وگر خویش راضی نباشد ز خویش — چو بیگانه گانش براند ز پیش
وگر بنده چابک نباشد به کار — عزیزش ندارد خداوند گار
وگر بر رفیقان نباشد شفیق — به فرسنگ بگریزد از وی رفیق
وگر ترک خدمت کند لشکری — شود شاه لشکر کش از وی بری

ولیکن خداوند بالا و پست
به عصیان در رزق بر کس نه بست

(سعدی)

- حکیم : دانا
- پوزش : عذر
- ماجرا : واقعه ، حادثه
- خداوندگار : صاحب
- شفیق : مهربان
- بری : بیزار

نعت رحمت للعالمین 

بعد ازین گویم نعت مصطفی   آنکه عالم یافت از نورش صفا
سیدالکونین و ختم المرسلین   آخر آمد، بود فخرالاولین
آن که آمد نه فلک معراج او   انبیا و اولیا محتاج او
شد وجودش رحمت للعالمین   مسجد او شد همه روی زمین
صد هزاران رحمت جان آفرین   بر وی و بر آل پاک طاهرین
آن که شد یارش ابوبکر و عمر   از سر انگشت او شق شد قمر
صاحبش بودند عثمان و علی   بهر آن گشتند در عالم ولی
آن یکی کان حیا و حلم بود   وان دگر باب مدینهٔ علم بود
آن رسول الله که خیرالناس بود   عم پاکش حمزه و عباس بود

هر دم از ما صد درود و صد سلام
بر رسول و آل و اصحابش تمام

(شیخ فریدالدین عطار)

- نعت : وصف کردن (وصف کردن پیامبر علیه السلام)
- مصطفی : برگزیده شده، یکی از القاب محمد(ص)
- سید : سرور، آقا و بزرگ
- کونین : دنیا و آخرت
- ختم المرسلین : آخرین پیغمبران
- فخر : بالیدن
- معراج : آنچه که به وسیلهٔ آن بالا روند
- اولیا : جمع ولی، دوست دار، در اصطلاح بنده گان مقرب خداوند جل جلاله را گویند.
- رحمت للعالمین : رحمت برای عالمیان
- آل : خاندان
- طاهرین : پاکان
- صاحب : یار، هم صحبت
- حلم : صبر، برده باری
- باب مدینه : دروازهٔ شهر
- عم : کاکا
- درود : دعا، سلام، ستایش

شریعت

دین و آیین پیغمبران را شریعت گویند. خداوند عظیم در زمانهای مختلف، مطابق حال و احوال قومهای مختلف، به وسیلهٔ پیامبران شریعتهای جداگانهٔ را فرستاده است.

هر پیامبر برای تعلیم اصول زنده گی و اخلاق قومش مبعوث شده بود اما با نزول شریعت محمدی همه شریعتهای دیگر منسوخ گردید.

حدود معینهٔ شریعت محمدی در بخش عبادات، معاملات، اصول زنده گی، حلال و حرام برای همه انسانها یکسان بوده و هیچ فردی بر دیگری فوقیت ندارد.

هدف و مقصد شریعت محمدی منزه ساختن نظام زنده گی مردم، مطابق به احکام شرع میباشد تا از اعمال و افعال غیر شرعی در امان باشند.

در شریعت محمدی اعمال فرض، واجب، سنت، مستحب و مباح جایز و اعمال حرام و مکروه ناجایز و ممنوع شمرده میشود.

خداوند را سپاس که ما پیروان شریعت محمدی میباشیم. لازم است که راه و رسم زنده گی ما با شریعت محمدی مطابقت کامل داشته باشد تا در امور دنیا و آخرت کامگار باشیم.

- منزه : پاک
- افعال : اعمال، کارها
- ممنوع : منع شده
- مطابقت : همانندی



بهار

خیر مقدم بهار نور افشان — ای قدومت حیات بخش جهان

از تو سرسبز گشته صحن چمن — از تو شد سرخ روی لاله ستان

سبزه ها تر زبان ز مدحت تست — بر لب جوی با هزار زبان

دُر و گوهر نثار باغ کند — از کمال کرم مه نیسان

دمبدم برق از ورود نشاط — میدهد چشم روشنی به جهان

گوشها راست نغمهٔ بم و زیر | غرش رعد و شرس باران
دشت و در مایهٔ سرور شده | خرمی بسته با چمن پیمان
نرگس از باغ دسته دسته کشند | زانکه ماناست رنگ او به خزان
خرمن گل بود بدیدهٔ ما | شجر پر شگوفهٔ بستان
دل ما باغ باغ میگردد | از تماشای سنبل و ریحان
ارغوان زار کوه "خواجه صفا" | کرده گلگونهٔ چمن سامان
"گل سرخ مزار" فیض نثار | اندرین فصل میکند طوفان
سر فرو نارد از هوای بلند | پیش "کشمیر" درهٔ پغمان
با پرو بال باز سیر کند | هر طرف مرغکان خوش الحان
شد مهیا زمینهٔ گلگشت | گشت باید به طرف باغ روان
ماه اردیبهشت را آری | هست بوی نسیم باغ جنان

اهتزاز هوا دهد هر دم
انبساطی به خاطر پژمان

(پژمان)

- خیر مقدم : خوش آمدی
- مدحت : ستایش
- نیسان : ماه ثور
- الحان : آوازها
- اردیبهشت : ماه ثور
- جنان : جمع جنت
- اهتزاز : لرزش، جنبیدن
- انبساط : فراخی، گسترده شدن
- پژمان : غمگین (تخلص شاعر)

ورزش

برای این که بدن ما سالم باشد و توانمندی فعالیت زیاد را پیدا کنیم، باید روزانه به طور منظم از طرف صبح و عصر ورزش کنیم.

شاگردان عزیز!

میدانید که جسم شما در حال نمو است لهذا باید در بعض بازیهای ورزشی مانند والیبال، فتبال، هاکی، جمناستک و غیره در داخل مکتب و خارج از مکتب سهم بگیرید. امکان دارد در میان شما اطفالی هم یافت شوند که در آینده برای افغانستان عزیز در ساحهٔ ورزش کپهای قهرمانی کمایی کنند.

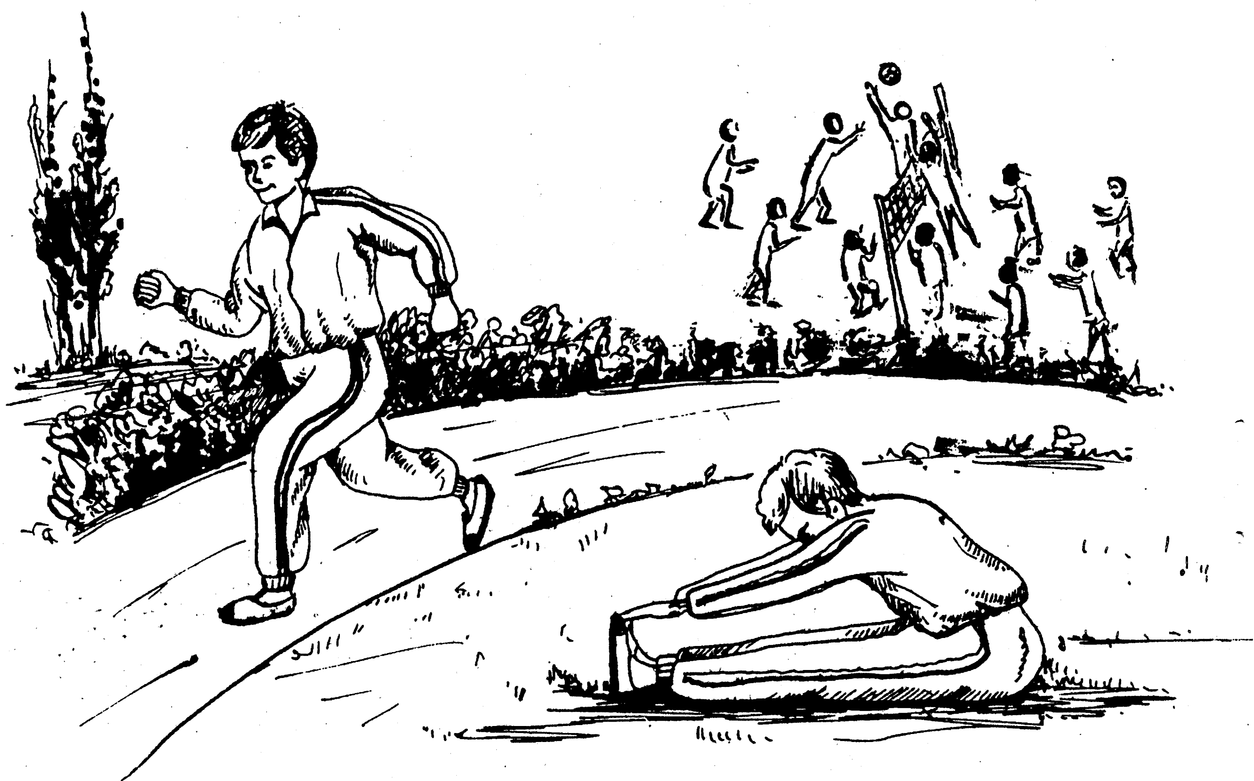
علاوه بر آن:

- ورزش مقاومت وجود را در مقابل مرضها بلند میبرد؛
- ورزش انسان را از مبتلا شدن به اعمال ناشایسته و خاصتاً مصاب شدن به مواد نشه آور نجات میدهد و روحیهٔ اعتماد به خود را در انسان افزایش میدهد؛
- در اثر ورزش خون صاف شده و انسان روز به روز تندرست میگردد؛
- در اثر ورزش عضلات بدن نمو میکنند؛

و در نتیجه گفته میتوانیم، وقتی که آدم از صحت و سلامت جسمی و روانی برخوردار باشد میتواند برای خود، خانواده و جامعهٔ خود مصدر خدمت شود.

انتخاب نوع ورزش بسته گی به ذوق و توانایی انسان دارد هر شخص باید همان ورزش را ادامه دهد که برایش دلچسپ باشد و هم توانایی آن را داشته باشد.

اطفال نباید به ورزشها ثقیل چون وزن برداری، بوکس یا بزکشی روی آورند زیرا ورزشهای ثقیل مانع رشد طبیعی جسم اطفال میگردد و هم خطر آسیب رسیدن اندامها را دارد.



چند پند از لقمان حکیم

- خدای عزوجل را بشناس.
- هرچه از پند و نصیحت گویی نخست خود بر آن عمل کن.
- سخن به اندازهٔ خویش بگوی.
- قدر مردمان را بدان.
- دوست زیرک و دانا بگزین.
- بر عهد شکنان و دروغگویان اعتماد مکن.
- کار امروز را به فردا میفگن.
- حاجتمندان را نا امید مکن.
- در حالت غضب سخن فهمیده گوی.
- از جنگ و فتنه گریزان باش.
- مرده را به بدی یاد مکن که سود ندارد.
- کارها را با دانش و تدبیر کن.
- در همه کار میانه رو باش.
- صفات خود و اهل خود را پیش کسی مگوی.

- پند : نصیحت
- نخست : اول
- غضب : قهر

علم

همرهٔ عقل و یار جان علم است
در دو گیتی حصار جان علم است
میروی با دل تو همراه است
مینشینی ز جانت آگاه است
کس نهانش به خاک نتواند
تند بادش هلاک نتواند
راز چرخ فلک بدان دوری
همه از علم یافت مشهوری
این همه کار و حرفت و پیشه
نه هم از دانش است و اندیشه
علم کشتی کند بر آب روان
وان که کشتی کند به علم توان
چون تو با علم آشنا گشتی
بگذر از آب تیز بی کشتی
دل چو گردد به علم بیننده
راه جوید به آفریننده

(از جام جم اوحدی)

- گیتی : دنیا
- حصار : دیوار
- هلاک : نابود شدن، مردن
- چرخ فلک : چرخ گردنده، دور زمان
- اندیشه : فکر
- آفریننده : پدید آورنده، خالق
- حرفت و پیشه : کسب و کار



کمپیوتر

انسان از قرنها بدینسو درتکاپوی ایجاد ماشینی بود که بتواند محاسبات مشکل وطولانی را در مدت کم با سرعت بیشتر حل و عملیه ها را آسان سازد. چنانچه فیثاغورث با مرتب کردن جدول افقی و عمودی طریقهٔ محاسبهٔ اعداد بزرگ را هموار و آسان ساخت.

خطکش، چوت، ضرب زبانی و جدولهای ریاضی از جملهٔ اقسام ساده و ابتدایی کمپیوتر بوده که ترسیم و ساختمان آنها توسط دست صورت گرفته اکثراً در محاسبات خطا رخ داده و سبب ضیاع وقت میگردید.

بالاخره مفکورهٔ ساختن کمپیوتر برقی در سال ۱۹۴۳ به وجود آمد و در سال ۱۹۴۴ به پایهٔ تکمیل رسید. کمپیوتر ذکر شده دارای حافظه بود و صرف در امور محاسبه از آن کار گرفته میشد.

در قدم دوم کمپیوترهایی ایجاد گردید که علاوه بر محاسبه در اخذ و پخش معلومات نیز مورد استفاده قرار داده میشد.

در قدم سوم کمپیوترهایی ساخته شد که در بخشهای مختلف محاسبه یی، اطلاعاتی، علمی، هنری، صنعتی، تجارتی و کارهای اداری مورد استفاده قرار گرفت.

امروز کمپیوتر فاصله ها را کوتاه و کشورهای دور دست را به همدیگر نزدیک و امور تجارتی، پستی و اداری را چنان آسان ساخته که پیامهای ما را به کشورهایی که سفر تا بدانجا ممکن روزها را در بر بگیرد در یک چشم بهم زدن میرساند.

کمپیوتر علاوه بر این که یک وسیلهٔ کار آمد برای امور روزمره میباشد، یک وسیلهٔ تفریحی و معلوماتی نیز بوده که با استفاده از آن میتوان معلومات مورد ضرورت خود را ازنقاط دور دست جهان به دست آورد.

- تکاپو : تلاش و کوشش
- مرتب نمودن : تنظیم کردن
- محاسبه : حساب
- ترسیم : رسم کردن و ساختن شکل
- ضیاع : ضایع شدن
- اخذ : گرفتن
- پخش : نشر کردن
- امور : جمع امر، کارها

سعدی شیرازی

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، از سخنوران نامدار قرن هفتم هجری است. تحصیلات خود را در نظامیهٔ بغداد به پایان رسانیده و پس از اندوختن دانش و تجربه به شیراز باز گشت.

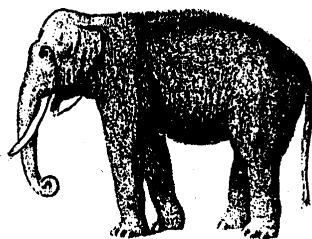
سعدی، کتاب بوستان را در سال ٦۵۵ هـ. ق به نظم کشید و یکسال بعد کتاب گلستان را که مشتمل بر حکایات نغز و دلپذیر است به قید قلم آورد.

نمونهٔ کلام :

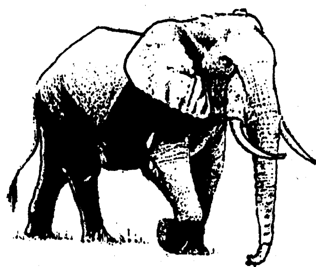
شـــنیدم کــه فــرماندهی دادگــر — قــبا داشــتی هــردو روی آســتر
یکـــی گفــتش ای خســرو نــیکروز — ز دیــبای چیــنی قــبایی بــدوز
بگفــت ایــنقدر ســترو آسایشــت — وزیــن بگــذری زیــبُ و آرایشــت
نــه از بهــر آن میســتانم خــراج — که زینت کنم برخود و تخت وتاج
چــو همچــون زنــان حله در تن کِنم — بمــردی کجــا رفــع دشــمن کــنم
مــرا هــم ز صــد گونــه آزو هواست — ولــیکن خزیــنه نــه تــنها مراســت
خــزاین پــر از بهــر لشــکر بــود — نــه از بهــر آزیــن و زیــور بــود

(سعدی)

- خسرو : پادشاه، لقب چند تن از پادشاهان ساسانی
- قباء : نوعی لباس
- دیبا : ابریشم
- ستر : پرده
- خراج : مالیات
- حله : جامه، لباس نو
- آز و هوا : حرص و هوس
- خزینه : خزانه
- آزین : زیب و زینت



فیل هندی



فیل افریقایی

فیل

در عصر حاضر فیل بزرگترین حیوان خشکهٔ زمین شمرده میشود، که در قاره های آسیا و افریقا زنده گی میکنند. این حیوان دارای خرطوم دراز است که از آن برای نوشیدن آب و پاشیدن آب استفاده میکند.

همچنان به وسیلهٔ خرطوم خود علفها را کنده به دهان خود فرو میبرد تا آن را بخورد.

فعلاً دو نوع فیل در جهان زنده گی میکنند، یکی فیل افریقایي، که دارای جسامت بزرگ و وزن زیاد میباشد و دیگر فیل آسیایی یا هندی که در جنوب شرق آسیا زنده گی میکند.

گفته میشود که بلندی فیل افریقایی تا چهار متر و وزن آن تا شش تن میرسد، اما فیل آسیایی (هندی) از فیل افریقایی کوچکتر است. فیل هندی از روزگار باستان اهلی گردیده و از آن در انجام کارهای ثقیل استفاده به عمل میآید.

- عصر : زمان
- ثقیل : مشکل

ارزش کار و کوشش

کار سرچشمهٔ سعادت و موجب تقویت نیروی جسمانی و منبع درآمد هر انسان است و کوشش وسیلهٔ تقویت روح و باعث خوشی خاطر است.

خسته شدن جسم و روان بهتر از آسایش در سایهٔ تنبلی است. اگر بزرگان عالم به مقام عالی رسیده اند و در زنده گی سعادتمند شده اند و نام شان جاویدان مانده است همه در نتیجهٔ کار و کوشش به چنین درجه نایل شده اند. زیرا کار و کوشش یگانه وسیلهٔ به عظمت و قدرت رسیدن بشر است.

تجربه ثابت کرده است که اشخاص مأیوس و ناراحت کسانی هستند که کمتر به کار تن داده اند.

انسانهای دوره های قدیم تاریخ چون ناچار بودند که در تمام اوقات برای تأمین خوراک، پوشاک، مسکن و حفظ جان خود کوشش و تلاش کنند، همیشه شاد و سر حال زنده گی میکردند و کمتر دچار مریضیهای روانی میشدند ولی امروز، در نتیجهٔ پیشرفت، کمیت کار آدمی کمتر شده و اکثر فعالیتها به وسیلهٔ ماشین انجام داده میشود که در نتیجهٔ آن فعالیت جسمی افراد بشر نسبت به سابق کمتر شده و در اثر همین عدم فعالیت جسمی است که تن پروری و سستی جامعهٔ بشری را تهدید میکند. و بیماریهای روانی روز به روز بیشتر شده میروند.

کار و کوشش است که انسان را به زنده گی بهتر و آیندۀ درخشان امیدوار میسازد. تنبلی تن را خسته و روح را فرسوده میسازد، آدم تنبل در نظر هرکس خوار و زبون است و جامعه به آدم تنبل و بیکار به نظر تحقیر میبیند و روی او حسابی نیمکند. مرد زنده گی کسی است که زنده گی را به کار آغاز و به کار ادامه دهد.

هرکو عمل نکرد و عنایت امید داشت
ابله نکشت دانه و دخل انتظار کرد

نابرده رنج گنج میسر نمیشود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

(سعدی)

* * *

هست فرد زنده دایم در تلاش
زنده گی جز کوشش و پیکار نیست

- روان : روح، جان
- آسایش : آسوده گی
- جاودان : همیشه
- نایل : رسیدن
- مأیوس : نا امید
- تهدید : ترساندن، بیم دادن
- فرسوده : پوسیده
- زبون : بیچاره، زیر دست
- تحقیر : خوار داشتن
- پیکار : کوشش

نصیحت جامی به فرزند

نصیحت بشنو ای فرزانه فرزند — که بادا یارت از هر بد خداوند

ز هر پندت بود این بهره مندی — که در وقت ضرورت کار بندی

مرا هفتاد شد سال و ترا هفت — ترا میآید اقبال و مرا رفت

پریشانم ز عمر رفتهٔ خویش — ملول از سال و ماه و هفتهٔ خویش

اگر خواهی سعادت، دانش آموز — شوی تا بر مراد خویش پیروز

هوای عیش و نوش از سر بدر کن — به سن کودکی کسب هنر کن

گر آموزی هنر اندر جوانی — کنی در وقت پیری کامرانی

هرآن علمی که کسب اندر صغر شد — به خاطر ثبت چون نقش حجرشد

نیابد هیچکس عمر دوباره — به دانش کوش کزوی نیست چاره

نخست از کسب دانش بهره ورشو — ز جهل آباد نادانی بدر شو

چو کسب علم کردی در عمل کوش

که علم بی عمل نیشیست بینوش

(جامی)

- بهره : فایده، سهم
- اقبال : طالع و بخت
- ملول : غمگین
- پیروز : کامیاب
- صغر : خورد سالی
- حجر : سنگ
- کامرانی : عیش

بازی با کلمه ها

به گونه یی که در ذیل میبینید، یک تعداد کلمه ها به قسمی یکی پی دیگر ردیف شده اند که بعد از هر کلمه، کلمهٔ دیگر با حرفی آغاز میشود که آن حرف، حرف آخری کلمهٔ قبلی میباشد. این سلسله را با کاربرد کلمه های مناسب ادامه دهید.

							تابستان
روز	زنبور	تربوز	یادداشت	قاری	برق	کتاب	ناک

استعمال مواد نشه آور

استعمال مواد نشه آور مانند تنباکو، تریاک و هیرویین از طریق خوردن و کش کردن شروع میشود. در این وقت ظاهراً حالتی از آرامش و یا هیجان به انسان دست میدهد. به این ترتیب استعمال کنندهٔ مواد نشه آور این تجربه را تکرار کرده و برای مدت زیادی به آن دوام میدهد. پس از آن وی به دود کردن هیرویین قناعت نمیکند و شاید استعمال آن را به اشکال بسیار خطرناکتر مثل پیچکاری شروع کند. به مرور زمان این تأثیرات بیشتر و عمیقتر میشود و ضرورت استعمال مواد نشه آور در وجود قوت پیدا میکند.



مگر بازهم با گذشت زمان این تأثیرات به یک حالت نمانده و علاوه بر احساس سستی و تنبلی احساس بدبختی، نا آرامی های بدنی و تغییرات کرداری را در شخص به وجود آورده سبب بیماریهایی مانند زهری شدن خون، زردی، صدمهٔ دماغی و حتی مرگ شده میتواند.

همچنان استعمال کننده، برای بدست آوردن مواد نشه آور در جستجوی راههای به دست آوردن پول میشود. ممکن است به دست آوردن این پول و مواد، وقت زیادی را در بر گیرد، از همین سبب شخص معتاد را به دزدی، گدایی، انحرافات اخلاقی و معاملات فروش مواد نشه آور هم مجبور ساخته میتواند. ترک نادرست مواد نشه آور برای معتاد، کار مشکل خواهد بود. بنابراین، شخص معتاد باید خود را برای ترک عادت آماده بسازد. او برای علاج و صحتیابی به مدت طولانی (چندین ماه) نیاز دارد. زیرا علاج معتادان مواد نشه آور از تداوی مریضان عادی فرق دارد. •

صحبت بد

با بدان کم نشین که درمانی
خو پذیر است نفس انسانی

طلب صحبت خسان نکنی
تکیه بر عهد ناکسان نکنی

که نکردست خس وفا با کس
سگ به گاه وفا به از ناکس

گر رخ ناکسان نه بینی به
با خسان هرچه کم نشینی به

زانکه ناکس ز دد بتر باشد
راست خواهی ز بد بتر باشد

گرچه نیکی بدان کنند بدست
کم کند صحبت بدان خردت

بد بد است هرچه نیکدان باشد
سگ سگ است ارچه پاسبان باشد

پای درکش ز هم نشینی شان
دیده بر دوز تا نبینی شان

دوستیت مباد با نادان
که بود دوستیش آفت جان

(سنایی غزنوی)

- خسان : اشخاص پست و ناکس
- گاه : وقت
رخ : چهره
به : بهتر

- دد : حیوان درنده
- خرد : عقل
- پاسبان : نگهبان
- آفت : بلا و مصیبت

حضرت علی کرم الله وجهه

حضرت علی کرم الله وجهه خلیفهٔ چهارم مسلمانان، پسر کاکا و داماد حضرت محمدﷺ بود.

او بعد از بی بی خدیجه رضی الله عنها دومین کسی بود که به دین مقدس اسلام مشرف گردید. زمانی که ایمان آورد، ده ساله بود. بار اول با بی بی فاطمه الظهرا ازدواج کرد.

علی کرم الله وجهه در اکثر غزوات با پیغمبر خدا همرا بود. و در هر غزوه، رشادت و دلیری زایدالوصفی از خود نشان داد، که بنابر دلاوری خود به اسدالله ملقب گردید.

حضرت علی کرم الله وجهه چهار سال و نه ماه خلافت کرد، و در بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری در شهر کوفه به دست یکی از اعضای فرقهٔ خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم به شهادت رسید و در شهر نجف دفن شد.

به گفتهٔ عبدالغفور لاری و بعضی از مورخین دیگر، گفته میشود که بعداً تابوت علی کرم الله وجهه به دلایل خاص از نجف به شمال افغانستان انتقال داده شده است، که هم اکنون در شهر مزار شریف زیارتگاه عام و خاص است.

- غزوات : جمع غزوه، جنگ به خاطر اسلام
- رشادت : دلیری
- اسد : شیر
- ملقب : کسی که لقب دارد یا لقبی به او داده شده.

حکایت

دید یک شب به خواب عبدالله
پدر خویش عمر را ناگاه

گفت کای میر عادل خوشخوی
حال خود با من این زمان برگوی

با تو ایزد چه کرد برگوی حال
بعد از این مدت دوازده سال

گفت از آن روزگار تا امروز
در حسابم کنون شدم پیروز

کار من صعب بود با غم و درد
عاقبت عفو کرد و رحمت کرد

گوسفندی ضعیف در بغداد
رفت بر پل و ناگهان بفتاد

گفت انصاف من بده به تمام
که تو بودی امیر بر اسلام

تا به امروز من دوازده سال
بوده ام مانده در جواب و سوال

ای ستوده شده نکو کردار
باز پرسند از تو این حقدار

چون چنین بُد خطاب با عمری
چه رود روز حشر با دگری

(حدیقه سنایی غزنوی)

- میر : مخفف امیر
- صعب : سخت
- ستوده : توصیف و ستایش شده
- حشر : روز قیامت
- خطاب : سخن رو برو
- مقدار : اندازه
- ایزد : خداوند جل جلاله
- عفو : بخشش

فواید سبزیجات برای بدن ما

- سبزیجات دارای مقدار کافی ویتامین و مواد معدنی میباشد که میتواند ضرورت بدن ما را رفع کند.
- با خوردن سبزیجات، حرکات و فعالیتهای نظام هضمی انسان بهبود مییابد.
- ویتامینهای مورد ضرورت بدن به صورت ارزان از سبزیجات به دست میآیند.
- سبزیجات به صورت خام و هم به صورت پخته خورده میشوند، در صورتی که سبزیجات پخته شوند مقداری از ویتامینهای آن ضایع میشوند. بنابران از سبزیجاتی که به صورت خام خورده میشوند ویتامینهای زیادی در بدن جذب میشوند.
- همچنان با خوردن سبزیجات امراض زیادی که از کمبود ویتامینها پیدا میشوند تداوی شده میتواند. البته رعایت اصول حفظ الصحه بسیار مهم است، چنانچه اگر در خوردن سبزیجات پاکی و ستره گی آن در نظر گرفته نشود امکان مبتلا شدن به بیماریهای نظام هاضمه زیاد وجود دارد.

- جذب : ضد دفع، به سوی خود کشیدن
- ضایع : بیفایده، بیکلره
- رعایت : نگهداری
- حفظ الصحه : نگهداری صحت

احمدشاه بابا



بزرگان و پیشوایان قومی و ملی ما برای به وجود آوردن یک ملت متحد و قوی فداکاریها و خدمات فراموش ناشدنی کرده اند، که از جملهٔ این فداکاران یکی احمدشاه بابای کبیر است.

هنگامی که وطن عزیز ما تحت تسلط بیگانه گان به سرکرده گی نادر افشار قرار داشت، احمدشاه بابا به خدمت وطن قد علم کرد. ابتدا با برادر خود ذوالفقار خان با سه هزار نفر افغان داخل خدمت نادرشاه افشار که بر کشور ما مسلط بود گردید، وی آرزوی ایجاد یک حکومت مستقل و ملی را در سر میپرورانید، تا این که نادر افشار به سبب زیاده روی و ظلمی که پیشه کرده بود نزدیک مشهد از دست ایرانیها به قتل رسید، و موقع بر آورده شدن آرمان احمدشاه بابا فرا رسید.

بعد از کشته شدن نادر افشار عدهٔ بد اندیش میخواستند به حرمسرای نادر نیز دست درازی کنند. احمدشاه بابا با احساس غیرت و ناموس داری افغانی که داشت از حرم و ناموس او حراست نمود، لهذا پیش از هر اقدام دیگر حرم شاه مقتول را با عزت به مشهد رسانید و خودش به قندهار برگشت. درین وقت، سران قومی افغان که روح آزادی و استقلال با خون شان ممزوج بود، گرد هم جمع شده و برای تأسیس یک حکومت مستقل و انتخاب یک پادشاه با کفایت، با هم به مشوره پرداختند، در نتیجهٔ تصمیم یک جرگهٔ ملی احمدخان را که به کاردانی، غیرت، عزم و قناعت معروف بود در سنهٔ ۱۱۶۰هـ به پادشاهی انتخاب کردند. بعد از برگزیده شدن به پادشاهی به نام احمدشاه و لقب بابا یاد گردید.

احمد شاه بابا و اولاده اش در حدود یکصد سال در افغانستان سلطنت کرده اند که در تاریخ به نام سلسلهٔ شاهان سدوزایی یاد میگردد.

احمدشاه بابا برای وسعت و آبادی کشور خدمات زیادی نمود. بالای رعیت خود نهایت مهربان بود همه را مثل فرزندان خود میدانست عساکر اردوی خود را بسیار دوست میداشت و بارها اظهار نموده که من هم یکی از جمله شما میباشم.

- مسلط : غالب و زور آور
- حراست : نگهبانی
- رعیت : عامه مردم
- ممزوج : حل و یکجا شده
- برگزیده : انتخاب شده

عزت نفس

خارکش پیری با دلقی درشت — پشتهٔ خار همی برد به پشت
لنگ لنگان قدمی برمیداشت — هر قدم دانهٔ شکری میکاشت
کای فرازندهٔ این چرخ بلند — وی نوازندهٔ دلهای نژند
در دولت به رخم بکشادی — تاج عزت به سرم بنهادی
نو جوانی به جوانی مغرور — رخش پندار همی راند ز دور
آمد آن شکر گذاریش بگوش — گفت کای پیر خرف گشته خموش
خار بر پشت زنی اینسان گام — دولتت کو و عزیزیت کدام
پیر گفتا که چه عزت زین به — که نیم بر در تو بالین نه
کای فلان چاشت بده یا شامم — نان و آبی که خورم آشامم
شکر گویم که مرا خوار نساخت — به خسی چون تو گرفتار نساخت

داد با این همه افتاده گیم
عز آزادی و آزاده گیم

(جامی)

- دلق : جامهٔ درویشی، پوستین
- نژند : افسرده
- رخش : اسب اصیل
- خرف : کم عقل
- به : بهتر
- عز : عزت، خلاف ذلت

مـادر

مادر، گرانبهاترین هدیه ایست که خداوند‌ﷻ برای بشر ارمغان کرده است. مادر گرامی ترین موجودی است که زنده گی اش را یکسره وقف بهروزی فرزندانش کرده است.

هرگاه دل تنگی و اندوهی به قلب کودکان راه یابد، فقط آغوش مادر است که میتواند بر همه غمهای آنها پایان بخشد. خالق یکتا در کتاب جاویدانش در مورد مادر و پدر فرموده است: (با مادر و پدر نیکو کاری کنید بالای ایشان بانگ مزنید و بقدر اُف هم به آنها چیزی مگویید).

مادر در تمام زمانه ها و در میان همه نسلها از احترام خاص برخوردار بوده است. مادر به فرزندانش درس اخلاص، فداکاری و وطن دوستی میدهد. مادر ما را در دامان مهر و محبت خود پرورده و اسباب رفاهیت و راحت ما را از هر حیث فراهم آورده است، شبها بیدار خوابی کشیده و به مواظبت و پرستاری ما مشغول گردیده است. نتیجهٔ زحمت و کوشش وی است که ما میتوانیم به تحصیل علم و ادب نایل گردیم.

پس لازم است تا به مقام مادر ارج بگذاریم.

- رفاهیت : آرامش
- مواظبت : نگهداری
- بهروزی : نیک بختی، خوش بختی
- ارج : قدر و مرتبه

حقوق زن در اسلام

تعلیمات دین مبین اسلام یکسان شامل زن و مرد میشود که میتوان در موارد ذیل نام برد.

۱. زن همانند مرد آفریده شده است.

۲. ایمان زنها همانند مردها است، مکلفیت های دینی یکسان دارند جز در موارد معذرت.

۳. پاداش زنهای مؤمنه در آخرت همانند مردهای مؤمن است.

۴. ادای نمازهای پنجگانه در حالات عادی بالای مرد و زن یکسان فرض است.

۵. اشتراک زنها در شعایر دینی شامل نمازهای عید و جمعه جواز دارد به خصوص در مراسم حج مانند مردها میباشد.

٦. امان دادن به دشمن محارب.

۷. صلاحیت امر به معروف و نهی از منکر همانند مردها.

۸. حق تعلیم و تربیه همانند مردها.

۹. حق داشتن ملکیت مثل مردها.

۱۰. حق مهر در ازدواج.

۱۱. حق گرفتن میراث، با اضافه حق مهر در ازدواج.

۱۲. حق انتخاب همسر در ازدواج.

- مؤمن : مرد با ایمان
- مؤمنه : زن با ایمان
- نهی : منع کردن
- منکر : کار ناپسند

مهمان نوازی

چو مهمان آیدت دلشاد میباش　　ز هر بند غمی آزاد میباش
منه منت چو بر خوان تو باشد　　که آن شکرانه بر جان تو باشد

* * *

مهمان را عزیز باید داشت　　از رهٔ مردی و جوان مردی
گر بزرگست و لایق خدمت　　حق او را به جای آوردی
ور بود سفله کس نخواهد گفت　　که چرا با وی این کرم کردی

* * *

در رستورانت

یک نفر برای صرف طعام به یکی از رستورانتها رفت. برای ترساندن صاحب رستورانت شمشیرش را از غلاف بیرون کشیده روی میز گذاشت.

صاحب رستورانت فوراً از رستورانت خارج شد و بعد از چند لحظهٔ یک بیل کلان را همراه آورد و پهلوی شمشیر گذاشت، آن مرد گفت:

این چیست؟

صاحب رستورانت گفت:

شما که برای خوردن طعام به این شمشیر ضرورت دارید، قاشق تان هم باید همین اندازه بزرگ باشد.

- خوان : دسترخوان　　- سفله : نادان، جاهل　　- کرم : جوانمردی، مهربانی



نظام الملک

آورده اند که نظام الملک وزیر ملکشاه سلجوقی را عادت چنان بود که چون هدیه نزدش میآوردند میان حاضرین تقسیم میکرد. روزی یکنفر باغبان سه دانه خیار نورس به خدمت آورد نظام الملک بر خلاف عادت جملهٔ خیارها را بخورد و هزار درم به باغبان عطا فرمود. همه اهل مجلس تعجب نمودند. یکی از ندیمان در خلوت موجب این کار را پرسید. به جواب گفت: چون این خیارها تلخ بودند اندیشیدم که اگر به حاضرین دهم شاید یکی از ایشان از تلخی آن سخنی در میان آرد و باغبان بیچاره که به امید اینجا آمده سرافگنده و شرمسار گردد.

- هدیه : تحفه
- خیار : بادرنگ
- نورس : تازه
- ندیمان : همنشینان خاص
- اندیشیدن : فکر کردن
- سرافگنده : شرمسار، خجل

چیستانها

- در یک خانه چهار گربه است، جلو هر گربه سه گربه، و جلو هرسه گربه یک گربه قرار دارد. بگویید که در این خانه چند تا گربه است؟

* * *

- درختـی را کـه ایـزد آفـریده

دو و ده شـاخه بهـرش بـرگزیده

که بر هر شاخه یی سی برگ دارد

به هر برگش دو دانه میوده دارد

* * *

- آن کدام پنج است که هرگز شش نمیشود.

* * *

- آن چیست، که اندر شکمش خلق نهان است.

* * *

- آن چیست که هرچه بیشتر باشد کمتر میبینیم.

* * *

- آن چیست که:

رنگش سفید و بو ندارد، در غذا به احتیاط به کار برده میشود نه کم نه زیاد.

* * *

- آن چیست که با آن هم مینویسند و هم مینوازند.

گریستن افلاطون

گفت اندر پیش افلاطون کسی — کان فلانی مدح میگفتت بسی
در هنر بستود بسیاری ترا — با فلک بنهاد مقداری ترا
زان سخن بگریست افلاطون به درد — روی آورد از سر دردی به مرد
گفت میگریم که در دل مشکلیست — تا چه کردم کان پسند جاهلیست
هرچه باشد مرد نادان را پسند — مرد دانا را بود آن تخته بند
میندانم تا پسند او چه بود — تا از آن توبه کنم در حال زود

یک ستایش کان ز جاهل آیدم •
صد عقوبت دان که حاصل آیدم

- گریستن : گریه کردن
- بسی : بسیار
- بستود : توصیف کرد
- پسند : مورد علاقه
- نادان : جاهل
- تخته بند : حبس و قید
- ستایش : توصیف کردن
- عقوبت : عذاب

حکایت

آورده اند که پادشاهی وزیر خود را از عهده اش معزول کرد و کار او را به وزیر دیگری سپرد. روزی وزیر معزول را گفت: برای خود جایی را اختیار کن تا بتو بخشم که با اهل و عیال خود آنجا رفته و با نعمت در آن عمری بفراغت بسر آری.

وزیر گفت: ای ملک مرا به نعمت و مال حاجت نیست آنچه دارم از آن خداوند است و نیز جای آبادان نخواهم. اگر رای ملک باشد جای ویرانی بنده را اعطا کند تا به زحمت و کوشش خود به زراعت پردازم و آبادش سازم. پادشاه فرمود تا مأمول او را مهیا دارند. هرچه تجسس کردند یک وجب زمین ویران نیافتند. ملک را تعجب آمد. وزیر گفت:

ای خداوند روی زمین ! من خود میدانستم که در محل من جای ویرانی یافت نمیشود. من خواستم پادشاه را بفهمانم که بعد از من، مملکت را به کسی بسپارد که چون باز خواهد همان باز دهد که دادم.

- عهده : وظیفه
- معزول : از کار برکنار شده
- تجسس : جستجو
- اهل و عیال : زن و فرزندان، خانواده
- حاجت : ضرورت
- آبادان : سرسبز و آباد
- رأی : نظریه
- ملک : پادشاه
- پردازم : شروع کنم
- مأمول : خواسته
- وجب : بلست

خوشنودی دلها

عمـــر بـــه خوشنـودی دلهـا گـذار

تـــا ز تــو خشنـود شـود کردگار

سایهٔ خـورشیـد سـواران طلب

رنج خــود و راحت یـــاران طلب

درد ستـــانـی کـن و درمـان دهـی

تـات رسـاننـد بـــه فـــرماندهی

گرم شو از مهر و ز کین سرد باش

چون مه و خورشید جوانمرد باش

هـــر کــه بـــه نیکی عمل آغاز کرد

نیکـی او روی بـــدو بـــاز کـــرد

گنبـد گـــردنـده ز روی قیـــاس

هست به نیکی و بدی حق شناس

(مخزن الاسرار)

- خشنودی : رضایت، خوشحالی
- کردگار : پروردگار، خداوند جل جلاله
- خورشید : آفتاب
- مهر : محبت
- کین : کینه و عداوت
- مه : مهتاب
- گنبد : سقف یا ساختمان بیضی شکل
- قیاس : اندازه

مطبوعات و نشرات

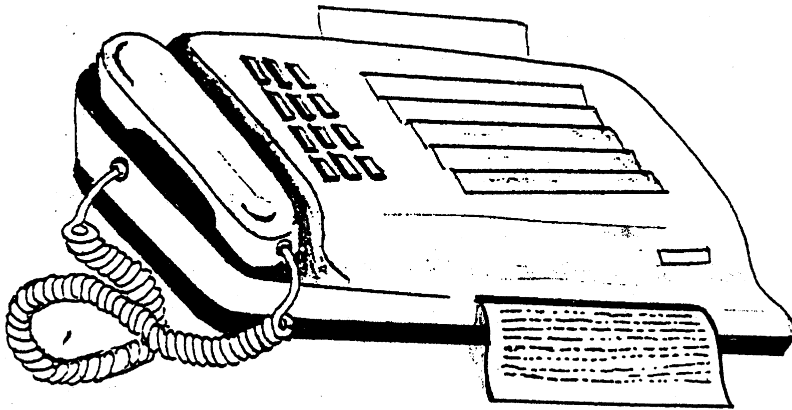
نشرات یا مطبوعات در هر کشور و اجتماع منحیث وسایل عمومی خبری، معلوماتی، پخش اکتشافات علمی و نظریات مردم تاثیر زیاد دارند.

تعدادی از مردم، مطبوعات و نشرات را در یک کشور، قوهٔ چهارم میخوانند، به این معنی که قدرت و توانمندی یک دولت ازقوای سه گانه (مقننه، قضائیه و اجرائیه) آن معلوم میشود و تعدادی از مردم مطبوعات را نیز با آن یک جا کرده و قوهٔ چهارم به حساب میآورند، زیرا مطبوعات در بلند بردن سطح اگاهی ذهنی، انکشاف فکری و روشن نمودن اذهان مردم نقش مهمی دارد. مطبوعات موضوعاتی را در امر رشد و استحکام دولت و جامعه و اصلاح مردم، نظریات، انتقادات، حل مشکلات و چاره های مناسب را به نشر میسپارد. مطبوعات روابط میان مردم و دستگاه های حاکمه را تأمین و پیامهای شان را به همدیگر میرساند. بشر از زمانه های قدیم برای رسانیدن اخبار و اگاهی مردم از اوضاع، از وسایل مختلف کار میگرفت اما وقتی ماشین چاپ به وجود آمد و مطبوعات به فعالیت آغاز کرد، آگاهی و معلومات، جمعی عام گردید. بعد از آن وسایل خبر رسانی مانند رادیو، تلویزیون، کمپیوتر و غیره ایجاد شده و کار خبر رسانی را آسان ساختتند.

- اکتشاف : آشکار ساختن، کشف کردن
- استحکام : محکم شدن، استوار شدن
- اذهان : جمع ذهن
- اخبار : جمع خبر

فکس

بعد از اختراع تیلفون و تلگراف، انسانها در جستجوی دستگاهی شدند که پیام کتبی را به شکل اصلی آن انتقال دهد. پس از چندین دهه تلاش پیگیر انسان قادر شد که وسیلۀ عصری دیگر خبر رسانی به نام فکس را اختراع کند.



تقریباً تمام افراد کشورهای جهان از این وسیله استفاده میکنند. خصوصیات دستگاه مذکور این است که برای مقابل کاپی متن اصلی را به عین شکل میفرستند.

ماشین فکس در انتقال اسناد مهم و ضروری، سهولتهای زیادی را به وجود آورده و از ضیاع وقت جلوگیری میکند.

- اختراع : به وجود آوردن، ساختن
- کتبی : نوشته شده
- پیگیر : دنبال کننده، تعقیب کننده

دستور زبان

دستور زبان دانشی است که با آموختن آن پی برده میشود که اهل آن زبان چگونه سخن میزنند.

موضوع دستور زبان دریافت چگونه گی کلمه و کلام است که در دری به نام تجزیه و ترکیب و در عربی به نام صرف و نحو یاد میشود.

الفبای زبان دری

الفبای زبان دری از سی و چهار حرف ذیل تشکیل گردیده است:

آ	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح
خ	د	ذ	ر	ز	ژ	س	ش	ص
ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ
ل	م	ن	و	هـ	ء	ی		

از جملهٔ حرفهای بالا (نُه) حرف آن مربوط زبان عربی بوده و به کلمه های عربی دخیل در زبان دری به کار رفته اند.

کلمه های مخصوص زبان دری عبارتند از چهار حرف آتی:

پ ـ چ ـ ژ ـ گ و متباقی حرفها در بین هردو زبان (دری) و (عربی) مشترک میباشد.

اسم

اسم یا نام، کلمه یی است که اشیا و اشخاص به آن نامیده میشوند مانند احمد، کابل، مکتب، خانه و غیره.

اقسام اسم :

اسم در زبان دری دارای انواع و اقسام آتی است:

اسم خاص، اسم عام، اسم ذات، اسم معنی، اسم معرفه، اسم نکره، اسم زمان، اسم مکان، اسم مفرد، اسم جمع، اسم تصغیر و عدد.

شاگردان عزیز !

چنانچه شما در کتابهای درسی قبلی چند نوعی از اسم را خوانديد در این کتاب اسم ذات، اسم معنی، اسم زمان و اسم مکان را می آموزید.

اسم ذات :

به چیزهایی اطلاق میشود که وجود خارجی داشته باشد مثال آن تمام اسمای خاص و عام است.

اسم معنی :

اسمی است که وجود خارجی نداشته تنها و تنها در اذهان افراد و اشخاص موجود باشد مانند: خنده، گریه، عقل، خاطره، خوشي و غیره.

غلام عاقل

پادشاهی را مهمی پیش آمد گفت: اگر انجام این به مراد من برآید چندان درم زاهدان را دهم، چون حاجتش برآمد و تشویش خاطرش برفت وفای نذرش به وجود شرط لازم آمد. یکی را از بنده گان خاص کیسهٔ درم بداد که بر زاهدان تفرقه کند.

گویند غلام عاقل و هوشیار بود همه روز بگردید شبانگاه باز آمد و درم ها را بوسه داد و پیش ملک نهاد و گفت: زاهدان راچندان که گردیدم نیافتم. ملک گفت این چی حکایتیست. آنچه من دانم در این ملک چهار صد زاهد است. گفت: ای خداوند ملک: آن که زاهد است نمیستانده و آن که میستاند زاهد نیست. ملک بخندید و ندیمان را گفت: چندان که مرا در حق خدا پرستان ارادت است و اقرار مرین شوخ دیده را عداوت است و انکار و حق بجانب اوست.

زاهد که درم گرفت و دینار
زاهد تر از و یکی به دست آر

- تفرقه : تقسیم
- ارادت : اخلاص و عقیده
- عداوت : دشمنی
- درم : پول

خطر ماین

تقریباً دو سال میشد که دور از زادگاه خود مصروفیتی داشتم. بعد از پایان مصروفیت به زادگاه خود باز گشتم، پیش از این که دوباره مثل گذشته به کار و بار زراعت و زمینداری آغاز کنم، چند روزی را به دیدوادید با اقارب و دوستان سپری کردم، از اقارب و دوستانم، آنهایی که با منزل ما فاصلهٔ کم داشتند تقریباً همه به پرسانم آمدند جز نعیم پسر خاله ام.

نعیم تا پایان دورهٔ ابتدایی مکتب همصنفی ام بود، علاوه بر آن با من بیشتر از هر کس صمیمیتر بود،لهذا من بیشتر از هر کس انتظار دیدار او را داشتم، نیامدن او سبب نگرانی ام گردید. احوال او را از دیگران پرسیدم، گفتند دو ماه پیش، پای راست او در اثر انفجار ماین قطع شده و سر و روی و سایر اعضای بدنش نیز مجروح گردید، که هنوز زخمهایش کاملاً التیام نیافته است. با شنیدن این خبر دنیا به نظرم تاریک شد، لذت اسایش از من رخت بربست در آن لحظه بیش از هر چیز دیدار نعیم برایم مهم بود تا باشد که قسمت باقیماندهٔ وجود او را به چشم خود ببینم.

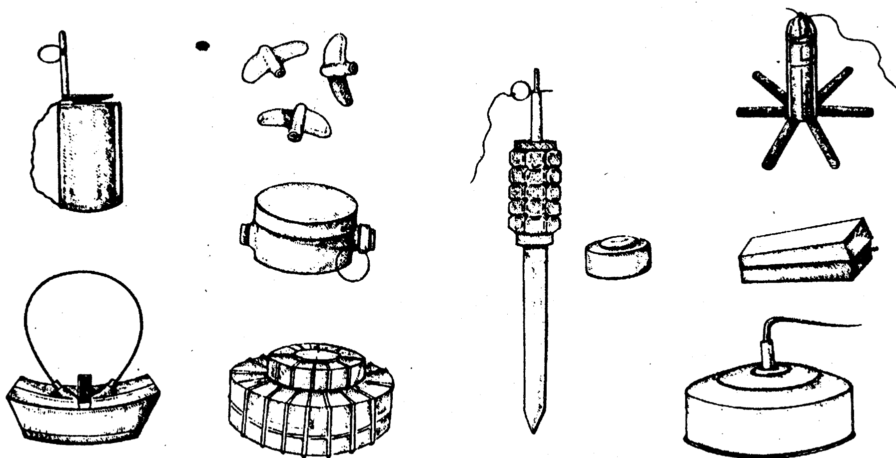
برادرم اسماعیل را با خود همراه ساخته به سوی خانهٔ نعیم روان شدیم. دقایقی بعد به منزل او رسیدیم، در خانه، جز مادر سرسفید او کسی دیگر نبود. اطفال به مکتب رفته بودند،کلانها هم پشت کارهای خود!

با دیدن نعیم تأثر من باز هم زیاد شد اما برای این که او ناراحت نشود با تبسم با او احوالپرسی کردم از جریان انفجار ماین که سبب معیوب شدن او گردید جویا شدم او گفت:

در باغ بیل میزدم، با خاکی که توسط بیل برداشته بودم یک توته آهن به شکل بوتل فلزی نظرم را جلب کرد، آن را برداشته در کنار درختی گذاشتم و به کار خود ادامه دادم. بعد از پایان کار که میخواستم خانه بروم باز توتهٔ آهن یافت شده نظرم را جلب کرد، بی توجه آن را برداشته با خود به خانه بردم در راه از دستم روی سنگی افتاد و باز... به دور چشمش اشک حلقه زده و با دستهای نحیف خود به سوی پای خود اشاره کرد و سپس آه سردی کشید.

من چیزی برای گفتن نداشتم خاموش ماندم و فقط گفتم:

هلاک باد دشمنان انسانیت و نابود باد ماین.



- اقارب : خویشاوندان
- التیام : بهبود یافتن زخم
- آسایش : آسوده گی
- تأثر : اندوهگین شدن

دفتر جهان

به گوینده گیتی برازنده است | که گیتی ز گوینده گان زنده است
سخن چشم و گوینده چشم آفرین | سراپای گیتی بدین چشم بین
ز آغاز کیهان و انجام وی | سخنگوی بنمایدت راه و پی
سخن از سخن گوی دانا به است | سخن های نادان ستوه ده است
کسی کو ز دانش برد توشه یی | جهان نیست بنشسته در گوشه یی
نکو کار اندر جهان مقبل است | که بدکار پیوسته لرزان دل است
یکی دفتر است این جهان ای پسر | نبشته در آن نامه ها سر به سر

به نیکی نویس اندر آن نام خویش •
که تا بهره یابی ز ایام خویش •

(سید احمد ادیب پشاوری)

- برازنده : برجسته، برتر
- گوینده گان : سخن گویان
- کیهان : جهان
- انجام : پایان
- دانا : عاقل، عالم
- ستوه : خسته گی
- توشه : ذخیره
- مقبل : پسندیده، مقبول
- ایام : جمع یوم، روزها

کاربرد عدد هفت

در امور روزمره هر عدد در جای خودش به کار برده میشود اما بعض اعداد به خاطر کاربرد مهم و مشخص خود زیاد جلب توجه میکنند.

عددهای یک، سه، چهار و هفت از این جمله به شمار میآیند. در این جا از نه مورد کاربرد عدد هفت یاد آوری میشود.

- سورهٔ فاتحه دارای هفت آیت میباشد.
- طواف خانهٔ کعبهٔ شریف هفت بار انجام میگردد.
- در قرآن شریف ذکر است که فرعون در خواب هفت گاو چاق و هفت گاو لاغر را مشاهده کُرده که تعبیر آن هفت سال خشکسالی و هفت سال فراوانی بود.
- تعداد عجایب مشهور عالم نیز هفت است.
- یک هفته هفت روز است.
- وقتی نور آفتاب از منشور عبور میکند به هفت رنگ قابل دید تجزیه میشود.
- آسمان و زمین از هفت طبقه تشکیل شده است.
- نوت موسیقی هفت عدد میباشد.
- در افسانه های هفت خوان رستم و اژده های هفت سر که از قصهٔ های جالب شهنامه فردوسی اند عدد هفت تکرار شده است.

بناهای تاریخی بلخ

روضهٔ شاه ولایتمآب: این بنای پر شکوه در مزار شریف که مدفن حضرت َعلی کرم الله وجهه پنداشته میشود واقع است. این محل، دارای یک تاریخچهٔ طولانی است.

بار اول این ساختمان توسط پادشاه بزرگ سلجوقی، سلطان سنجر ساخته شد، که توسط چنگیزخان تخریب گردید.

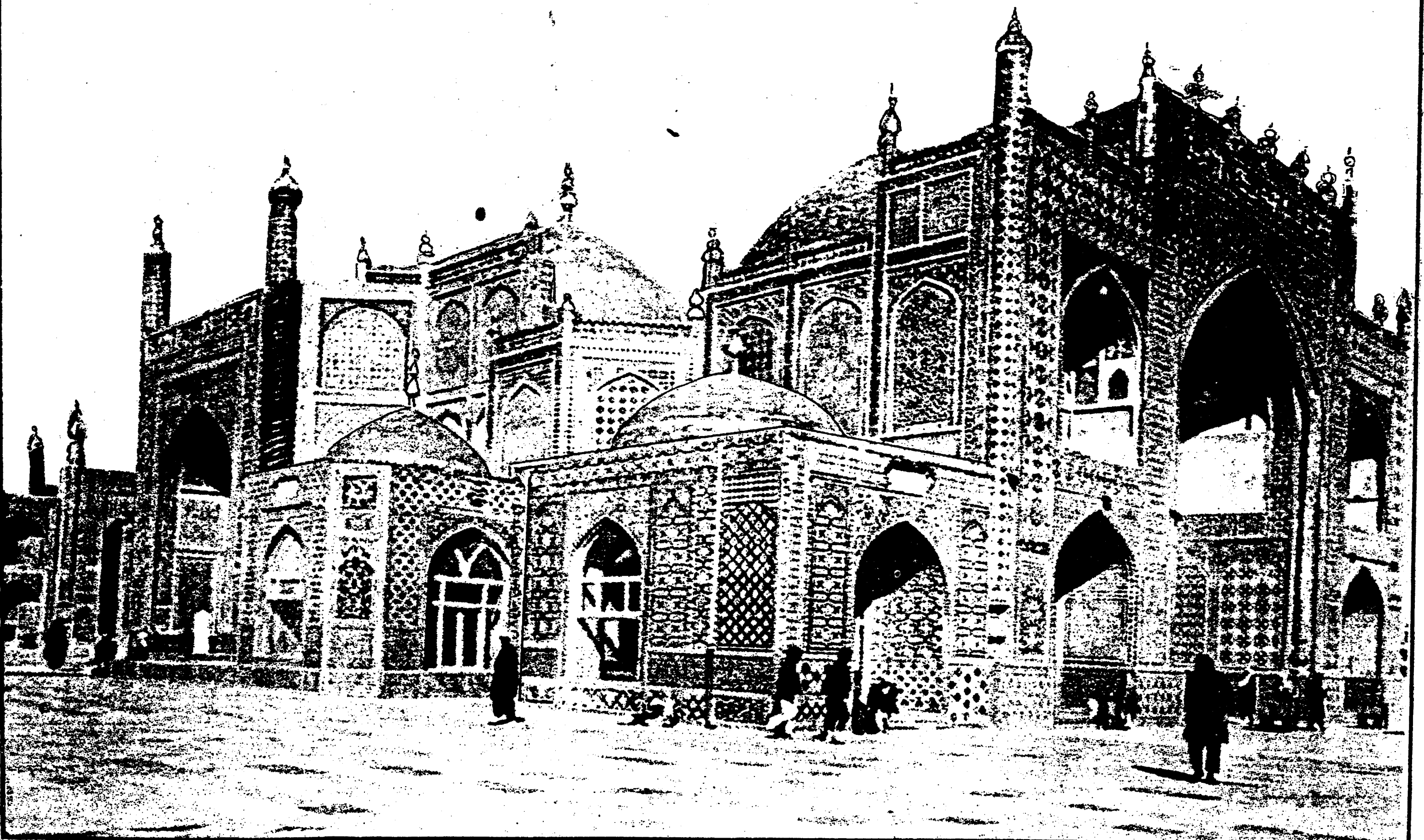
این بناء مجدداً توسط سلطان حسین بایقراء پادشاه تیموری اعمار گردید. تزیینات پر مصرف در کاربرد آرایش کاشیکاری موزاییک در آن، به پیروی از سبک هرات صورت گرفته است.

هم اکنون هیچ یک از کاشیکاریهای قرن پانزدهم باقی نمانده است؛ اما بازسازیهای اخیر بر اساس نمونه های قبلی صورت گرفته است.

گویند که مرتضی علی در نجف است — در بلخ بیا ببین چه بیت الشرف است

جامی نـه عـدن گوی نه بین الجبلین — خرشیـد یکی و نـور او هر طرف است

- روضه : باغ و گلستان (دراین جا مراد از آرامگاه است)
- بناء : آبادی
- مدفن : جای دفن کردن، محل دفن
- تخریب : خراب کردن، ویران کردن
- اعمار : آباد ساختن
- مجدداً : دوباره
- تزیینات : جمع تزیین، زینت دادن
- بیت : خانه
- موزاییک : نوعی از خشتهایی که از سمنت و مواد دیگری ساخته میشود.
- عدن : شهریست در یمن
- بین الجبلین : بین دو کوه (نام محلی است)

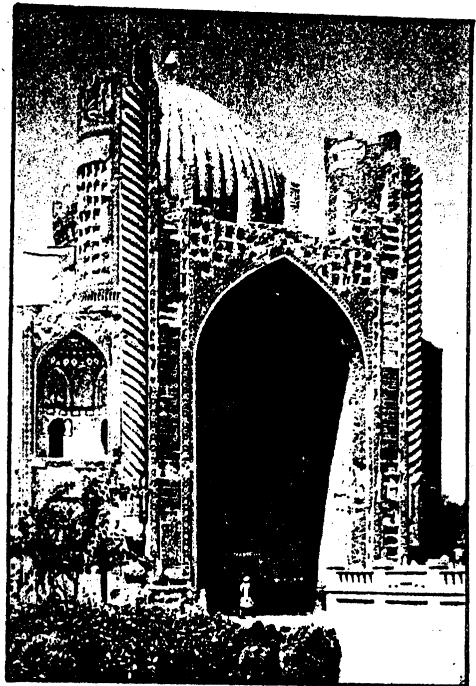


روضهٔ شاه ولایتمآب حضرت علی کرم الله وجهه

زیارت خواجه ابو نصر پارسا:

نفوذ سبک معماری تیموریان در مزار خواجه ابو نصر پارسا در بلخ نیز دیده میشود. جالبترین بخش آن، گنبد دندانه دار تابنده ایست که به گنبد مزار گوهر شاد در هرات شباهت دارد.

یکی از مشخصات بیمانند این جا استفاده از ستونهای پیچاپیچی است که در اطراف مدخل گنبد قرار دارد.



خواجه ابو نصر پارسا یک دانشمند برجستهٔ الهیات بود. مدرسه یی که وی در آن تدریس میکرد توسط فیروزه بیگم مادر سلطان حسین بایُقرا تأسیس گردیده بود. خواجه پارسا در بلخ متوطن گردید و در سال (۱۴۶۰) میلادی در آن جا وفات کرد.

- نفوذ : تأثیر
- سبک : طرز و روش
- مزار : زیارتگاه، در دری آرامگاه نیز میگویند
- مدخل : راه داخل شدن
- برجسته : بزرگ و معروف
- تدریس : درس دادن
- تأسیس : بنا نهادن، پایه گذاری کردن
- متوطن : کسی که در شهری اقامت کند و آنجا را وطن خود سازد.

ضرب المثلها

- آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است.
- راستی موجب رضای خداست.
- از خدا بترس و از دیگران ایمن باش.
- از مکافات عمل غافل مشو.
- اگر خواهی بی اندوه باشی، حسود مباش.
- انسان، بندهٔ احسان است.
- بار کج به منزل نمیرسد.
- با دوستان مروت با دشمنان مدارا.
- بزرگی بایدت، بخشندگی کن.
- بهترین آثار، آثار علم و ادب است.
- دوستی با مردم دانا نکوست.
- چاه کن همیشه در چاه است.
- حرف حق تلخ است.
- حفظ جان واجب است و حفظ وطن از آن واجبتر.
- در خانه اگر کس است یک حرف بس است.
- دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز.
- دل به دل راه دارد.

پیر حاضر جواب

آورده اند که پیری صد ساله با قد خمیده و پشت دو تا افتان و خیزان از راهی میگذشت. جوانی نادان و از آداب بی بهره پیش آمده به شوخی گفت: پدر جان این کمان که به پشت داری به چند میفروشی؟

پیر جهان دیده چون این سخن شنید سر بر آورده گفت: فرزند جان اگر صبر کنی و عمر یابی روزگار به رایگانت بخشد. جوان از این سخن شرمسار شد و دم فروبست و عهد کرد که من بعد پیران را احترام کند و سخن بیهوده نگوید.

تـازه جـوانی ز سـر ریشخنـد
گفت به پیری که کمانت بچند
پیـر بخندید و بگفت ای جوان
چـرخ تـرا نیـز دهـد رایگـان

- خمیده : خم شده
- دوتا : دو قات، خم شده
- افتان و خیزان : افتیده و برخواسته
- بی بهره : بی نصیب
- رایگان : بدون پول و قیمت
- بیهوده : بیجا، نامناسب

عدالت

عمر بن عبدالعزیز در زمان خلافت خویش، روزی بالای منبر مشغول سخنرانی بود. در خلال سخن گفتن وی، مردمی که برای شنیدن سخنرانی آمده بودند، میدیدند که خلیفه گاه گاه با دست پیراهنش را آهسته حرکت میدهد. این حرکت موجب تعجب حضار گردیده بود و همه از خود میپرسیدند که چرا خلیفه در هنگام سخن گفتن پیراهنش را حرکت میدهد؟! وقتی مجلس تمام شد بعد از تحقیق معلوم شد، که خلیفه یک پیراهن دارد و چون آنرا شسته، پیراهن دیگری نداشته است که بپوشد. ناچار پیراهن تر را پوشیده است و اکنون آن را حرکت میدهد تا زودتر خشک شود.

آن چه گفته شد نمایانگر تقوی عمر بن عبدالعزیز بوده که ثمرهٔ برداشت او از تعلیمات دین مبین اسلام است.

- منبر : کرسی که خطیب بر آن نشسته و سخنرانی کند
- مشغول : مصروف
- خلال : هنگام، وقت، جریان
- موجب : سبب
- حضار : بیننده گان و شنونده گان، حاضرین
- نمایانگر : نشان دهنده
- تقوی : پرهیزگاری
- ثمره : نتیجه

مولانا جلال الدین بلخی

مولانا جلال الدین محمد فرزند بهاوالدین محمد، در سال ۶۰۴هـ. ق در بلخ تولد گردید.

او عارف بزرگ، صوفی نامدار و شاعر مشهور قرن هفتم در جهان اسلام است و پدرش نیز یکی از بزرگان دایرهٔ علم و ادب محسوب میشد. مولانا همرای پدر خود از بلخ به قونیه که یکی از شهرهای ترکیه است نقل مکان کرد و در آنجا تا آخر عمر به تدریس، تعلیم و ارشاد مردم مشغول گردید.

مولانا تعلیمات ابتدایی را از پدر خود فرا گرفت و یک سال بعد از وفات پدر، از نزد سید برهان الدین محقق ترمذی که ا زشاگردان پدرش بود کسب علم نمود تا که به مقام ارشاد رسید.

آثار مشهور وی عبارت از مثنوی معنوی است که مورد احترام مردم بوده و به اکثر زبانهای دنیا ترجمه گردیده است و چندین بار طبع شده است. علاوه بر آن دیوان کبیر و رساله یی به نام فیه ما فیه وی از شهرت زیاد برخوردار است.

مولانا به عمر ۶۸ سالگی در سال ۶۷۲هـ در شهر قونیه وفات کرد.

- عارف : عالم
- یزدان : خداوند جل جلاله
- ارشاد : دعوت، تبلیغ

نمونه های کلام مولانا :

گوسفندی از کلیم الله گریخت | پای موسی آبله شد نعل ریخت
از پی او تا به شب در جستجو | وان رمه غایب شد از چشم او
گوسفند از ماندگی شد سست وماند | پس کلیم الله گرد از وی فشاند
گفت گیریم بر منت رحمی نبود | طبع تو بر تو چرا است نمود
دست میمالید بر پشت و سرش | مینوازیدش به مثل مادرش
با ملایک گفت یزدان آن زمان | که نبوت را همی زیبد فلان

* * *

گفت پیغمبر به آواز بلند | با توکل زانوی اشتر ببند
رمز الکاسب حبیب الله شنو | از توکل در سبب کاهل مشو

گر توکل میکنی در کار کن
کشت کن پس تکیه بر جبار کن

- کلیم الله : همکلام خداوند (صفت موسی علیه السلام)
- نعل : کفش، پاپوش، قطعه آهنی که در گذشته ها به کف کفش میزدند.
- پی : عقب
- طبع : خوی، سرشت، نهاد
- توکل : کار خود را به امید خداوند گذاشتن
- الکاسب : صاحب کار و کسب
- کاهل : تنبل
- جبار : یکی از نامها و صفات خداوند جل جلاله به معنی قادر، قاهر

سلطانه رضیه



سلطانه رضیه یکی از زنهای نامدار تاریخ کشور ما بوده که در قرن هفتم بالای کشور پهناور هندوستان حکمروایی داشت.

او دختر سلطان شمس الدین التمش غوری فرمانروای نامدار هندوستان بود.

پدر سلطانه رضیه در مواظبت و بزرگداشت دختر خویش سعی و اهتمام زیادی میکرد. این دختر شجاع علوم دینی، ادبیات و فنون ادبی را از دانشمندان دربار پدر خویش فرا گرفت. علاوه بر آن او فنون جنگی از قبیل تیر اندازی، اسپ سواری و شمشیر زنی را نیز آموخت.

سلطانه رضیه علاقهٔ زیاد به سازماندهی امور اداری و مسایل اجتماعی داشت. بنابرآن از آوان جوانی در امور دولتی سهم فعال میگرفت. در سال

۶۳۴هـ ق زمام امور دولت را به عهده گرفت و تا زمانی که عهده دار امور دولت بود همواره لباس مردانه میپوشید.

رضیه در دوران حکمروایی اش تمام مسایل دولتی و اجتماعی را به اساس عدالت و انساندوستی حل و فصل میکرد. او در تمام نبردها خودش مستقیماً علیه دشمنان و متجاوزین سهم میگرفت و شجاعانه میرزمید تا این که به تاریخ ۲۴ ربیع الاول سال ۶۳۸هـ ق در یک جنگ رویاروی با دشمن اسیر و سپس با بیرحمی به شهادت رسانیده شد.

مرقد او در حوضهٔ شهر دهلی قرار دارد.

* * *

پیدا کنید؟

در کابل	چهار است.
در مزار شریف	هشت است.
در کندهار	شش است.
در پکتیا	پنج است.

- پهناور : بزرگ، کلان
- حکمرانی : حکومت کردن
- فرمانروا : پادشاه
- سعی : کوشش
- فنون : جمع فن، هنر
- آوان : آغاز، ابتدأ
- سهم : حصه
- زمام امور : اختیار کارها

فن نامه نگاری

برای نوشتن یک نامه علاوه بر وسایل مانند قلم، کاغذ، پاکت نکات ذیل نیز باید رعایت گردد.

- با گفتن (بسم الله الرحمن الرحیم) باید نوشتن نامه را آغاز کرد.
- نوشتن تاریخ به طرف چپ صفحه.
- نوشتن عنوان با کمی فاصله از نوشتن تاریخ به طرف راست.
- نوشتن القاب با نام شخصی، که نامه برایش فرستاده میشود، مانند استاد بزرگوار، مادر مهربان، پدر محترم... .
- اگر به مامور رسمی دولت نامه میفرستید لازم است نام وظیفهٔ رسمی اش ذکر گردد مثلاً (آمر صاحب مکتب ابتدایه...).
- نوشتن متن نامه با فاصلهٔ بیشتر از خطهای دیگر.
- در نظرداشت حاشیه های هردو طرف صفحه به اندازهٔ یک بند انگشت.
- نوشتن عبارت آخر نامه (خدا حافظی و احترامات).
- امضاء

به خاطر باید داشت که نامه ها اقسام مختلف دارند مانند نامه های رسمی، شخصی، تجارتی، تبریکی، دعوتنامه ها و تعزیتنامه که نکات بالا را باید در همه مراعات کرد. برای وضاحت بیشتر به دو نمونهٔ ذیل توجه نمایید.

نامهٔ رسمی / رقعهٔ مریضی

تاریخ	۲۱/۷/۱۳۸۱
عنوان (خطاب)	جناب محترم آمر صاحب مکتب ابتدایه (عصمت)
متن اصلی نامه (مطلب)	به این وسیله عرض میشود که: این جانب احمد شاگرد صنف ششم (الف) از تاریخ ۱۵/۷/۱۳۸۱ الی ۲۰/۷/۱۳۸۱ به دلیل مریضی به درس حاضر شده نتوانستم که تصدیق داکتر معالجم شاهد این مدعاست لذا آن را ضمیمهٔ این نامه تقدیم میدارم تا معذرتم را به اساس آن قبول فرمایید.
عبارت آخر	با احترام شاگرد شما، احمد
امضاء	

نامهٔ تبریکی

تاریخ	۲۱/۷/۱۳۸۱
عنوان (خطاب)	پدر مهربانم !
متن اصلی نامه (مطلب)	بعد از تقدیم سلام و احترام؛ امید است این نامه به روزهای مبارک عید سعید فطر به دستبوسی تان برسد و به این وسیله حلول عید سعید فطر را برای شما و از طریق شما به تمام افراد خانواده مبارکباد گفته، روزهای شاد و مسعود برای تان آرزو میکنم. امید که باز به جمع خانواده بپیوندم و به دیدار تان چشمانم روشن شود.
عبارت آخر	با احترام
امضاء	دختر تان، پروین

زیان طمع

یکی گربه در خانهٔ زال بود
که برگشته ایام و بد حال بود
روان شد به مهمان سرای امیر
غلامان سلطان زدندش به تیر
چکان خونش از استخوان میدوید
همی گفت و از هول جان میدوید
اگر جستم از دست این تیر زن
من و موش و ویرانهٔ پیر زن
نیرزد عسل جان من زخم نیش
قناعت نکوتر به دوشاب خویش
خداوند از آن بنده خورسند نیست
که راضی به قسم خداوند نیست

(بوستان سعدی)

- گربه : پشک
- زال : زن و یا مرد بسیار پیر و سرسفید
- هول : خوف، ترس، بیم
- دوشاب : شیره انگور، شیره خرما
- جستن : خلاص شدن
- قناعت : قانع شدن
- خورسند : خوش
- قسم : تقسیم

وقایه کردن کتابها

جلد سازی یا صحافت کتابها، مصروفیتیست که توسط آن اوراق طبع شده یا اسناد، در یک مجلد به شکل کتاب تدوین و پوش میگردد. علاوه بر این، جلد سازی عمر اسناد و کتابها را بیشتر ساخته و به آنها زیب و زینت میبخشد.

چنانکه همه ما میدانیم، کتاب بهترین دوست و همنشین ما بوده و در بسا امور زنده گی به ما رهنمایی مفید میکند، پس بر ما لازم است تا در نگهداشت، وقایه و تزیین آن کوشش کنیم باید خاطر نشان ساخت که نگهداری و پوش کردن کتابها احساس زیبا پسندی، علاقه و ارزش قایل شدن به کتاب و مطالعه را نشان میدهد.

جلد سازی یا صحافت کتابها، کاریست که با وسایل ساده مانند قیچی، کتر (قطع کننده) ستپلر کلان یا سوزن کلان، میخ، چکش، سنگ هموار و سنگین و مواد ساده مانند مقوا، کاغذ کاک، کاغذ گلدار، تار، سرش و تکهٔ نخی انجام داده شده میتواند.

این وسایل و مواد را به بسیار آسانی و قیمت کم میتوانیم از بازارهای نزدیک مکتب و خانه خریداری کرده و از آن در تزیین و وقایهٔ کتابها استفاده کنیم.

- اوراق : جمع ورق
- تزیین : زینت بخشیدن
- مجلد : جلد شده، کتابی که جلد شده باشد
- مقوا : کاغذ ضخیم

بایسکل و موترسایکل

بایسکل در میان اقسام مختلف ترانسپورت زمینی زیاد مورد استفاده قرار میگیرد.

شاگردان عزیز!

برای شما خنده آور خواهد بود که ما چگونه کوچکترین وسیلهٔ ترانسپورتی را به حیث بزرگترین وسیلهٔ ترانسپورتی قبول میکنیم. درست است که بایسکل وسیلهٔ بسیار کوچک انتقال است اما باید بگوییم که این وسیله روزانه در جهان توسط صدها ملیون نفر مورد استفاده قرار میگیرد در حالی که سایر وسایل حمل و نقل به این اندازه مورد استفاده قرار نمیگیرند از این رو آن را وسیلهٔ بزرگ ترانسپورتی میگویند.

بایسکل توسط یک نفر انگلیس بنام (کنت دوسواک) در سال ۱۷۹۰م اختراع شد که دارای دو چرخه (تایر) و یک تنه بود. در سال ۱۸۱۸م یک نفر المانی تغییراتی در آن به وجود آورد. از جمله زین فنردار را بالای آن نصب کرد.

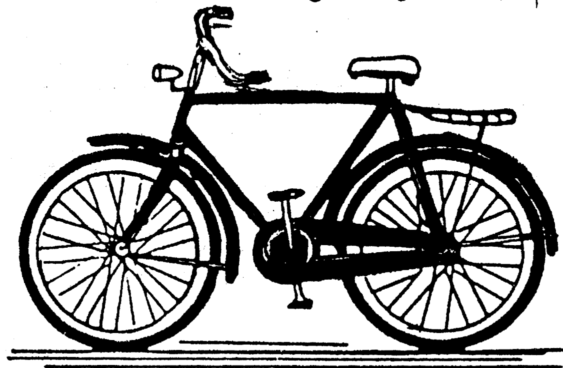
در سال ۱۸۴۲م بایسکل دیگری توسط یک اسکاتلندی ساخته شد که در ظرف هفت روز (۷۰) کیلومتر فاصله را طی نمود.

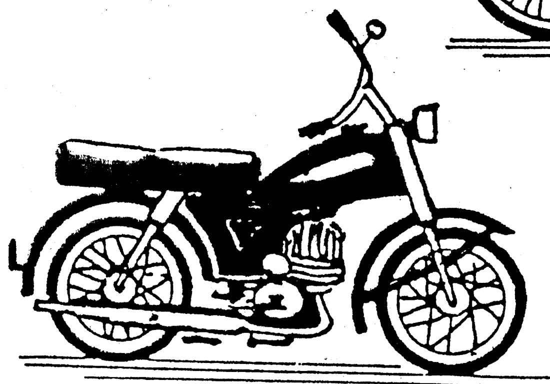
در سال ۱۸۵۲م یک نفر المانی دیگر، بایسکلی ساخت که در ارابهٔ (تایر) پیش روی آن دو عدد پایدل نصب شده بود.

بالاخره در سال ۱۸۹۰م برادران (میشلن) ارابه های بایسکل را پوش دادند و کار ساختن بایسکل تکمیل شد. اکنون در دنیا، صدها نوع بایسکل ساخته میشود که بایسکلهای سپورتی، تفریحی، نفربری و اقسام بایسکلهای طفلانه شامل آنست.

بایسکل نه تنها یک وسیلهٔ ترانسپورتی است، بلکه یک وسیلهٔ مفید سپورتی نیز میباشد. فایدهٔ دیگر بایسکل این است که به مواد سوخت ضرورت ندارد و بنابران محیط را نیز آلوده نمیسازد.

وسیلهٔ دیگری که به بایسکل شباهت دارد، اما به وسیلهٔ ماشین حرکت میکند موتر سایکل است. مصرف تیل موترسایکل نهایت کم بوده و تعداد زیاد مردم از آن کار میگیرند.





آزمایش هوش

فرید که از برنامهٔ ازمایش هوش رادیو خوشش آمده بود، فردا که به صنف آمد خواست که رفقای خود فیروز و اسد را نیز به آن علاقه مند سازد تا پیوسته به برنامهٔ ازمایش هوش گوش دهند.

او یک نوع ازمایش را تشریح کرد که در طی بیست سوال باید همان شی را که طرف مقابل در نظر گرفته پیدا کند.

فیروز و اسد معلومات خواستند که چگونه عملی میشود؟

فرید گفت: بیایید بین خود اجرا کنیم.

به گونهٔ مثال یک شی را در نظر گرفته و آن را در کاغذ بنویسید و من پرسشهای خود را مطرح میکنم.

اسد و فیروز باهم مشوره کردند و نام چیزی را در کاغذ نوشتند و برای فرید گفتند تا پرسشهای خود را آغاز کند.

فرید چنین آغاز کرد:

س: جامد است؟

ج: بلی

س: در صنف ما موجود است؟

ج: نه خیر.

س: از وسایل کار آمد خانه است؟

ج: نه خیر.

س: از چوب ساخته شده است؟

ج: نه خیر.

س: از سنگ ساخته شده است؟

ج: بعض اقسام سنگها در آن به کار میرود.

س: از اشیای زینتی است؟

ج: بلی

س: زنها از آن استفاده میکنند؟

ج: زنها بیشتر استفاده میکنند.

س: مردها هم از آن استفاده میکنند؟

ج: بعضی از آنها استفاده میکنند.

س: انگشتری است؟

ج: بلی.

آن چه را که فرید و اسد در کاغذ نوشته بودند انگشتری بود. اسد ادامه داد: این نوع بازی به منظور استفاده از وقت فارغ فعالیت مفید ذهنی است.

* * *

رباعی

ایزد به تو چشم و گوش و دست و پا داد
عقل و خردو هوش فلک پیما داد
کن شکر وبیاموز کنون علم و هنر
کاسباب سعادت همه را یکجا داد

پشهٔ ملاریا

پشهٔ ملاریا یکی از موذیترین انواع حشرات روی زمین است، این پشه ها بیماری ملاریا را از شخص بیمار به شخص سالم انتقال داده سبب مبتلا شدن شخص سالم میگردد. این کار توسط پشهٔ مؤنث ملاریا صورت میگیرد.

در خون کسی که به بیماری ملاریا مبتلا گردیده به مقدار زیاد پرازیت ملاریا یافت میشود، پشهٔ مؤنث در هنگام شب خون او را میمکد که همراه با آن یک تعداد پرازیت ملاریا به وجود پشه داخل میشود، بعد از یک شبانه روز، تعداد پرازیتها در وجود پشه زیاد میشوند. بعد از آن اگر شخص سالم را بگزد در حین گزیدن همراه با لعاب دهن خود تعداد زیاد پرازیتهای ملاریا را به وجود شخص سالم داخل میکند که به دوران خون او راه یافته، در وجود او افزایش مییابد و او را به بیماری ملاریا مبتلا میکند.

بیماری ملاریا:

ملاریا بیماری خطرناکی است که هر سال در مناطق حاره و نیمه حاره سبب مرگ تعداد زیاد انسانها میگردد.

در زمانه های قدیم که دوا های مؤثر برای تداوی این بیماری مهلک کشف نشده بود، بعد از بیماری وبا، بزرگترین عامل مرگ و میر را در مناطق حاره و نیمه حاره تشکیل میداد.

چون پشهٔ ملاریا عموماً در آبهای ایستاده تخمگذاری کرده از آن ساختمان کرم مانند به وجود میآید و بعد از تغییر شکل به پشهٔ کامل ملاریا تبدیل

میشود. برای این که از شر آن خلاص شویم باید: در قدم اول آبهای خندقها و تالابها و آبهای ایستاده در محلات مسکونی خشک ساخته یا پودر پاشی شوند.



- با آمدن فصل گرما که پشه ها به فعالیت آغاز میکنند خانه ها پودر پاشی شوند.
- راه ورود پشه ها به اتاقها با نصب جالی روی کلکینها و دروازه های درآمد بند ساخته شود.
- استفاده از پشه خانه راه دیگریست که میتوان خود را از شر پشهٔ ملاریا نجات داد.

با همهٔ تدابیر گفته شده اگر باز هم علامات تب ملاریا را که تب شدید همراه با لرزه و غیره در خون میبینید، به داکتر مراجعه کنید تا نشود مرض حالت وخیم اختیار کند.

- موذی : ضرر رسان
- افزایش : زیاد شدن
- حاره : گرم
- مهلک : کشنده
- عامل : سبب
- نجات : خلاصی
- تدابیر : جمع تدبیر، فکر واندیشه
- وخیم : خطرناک

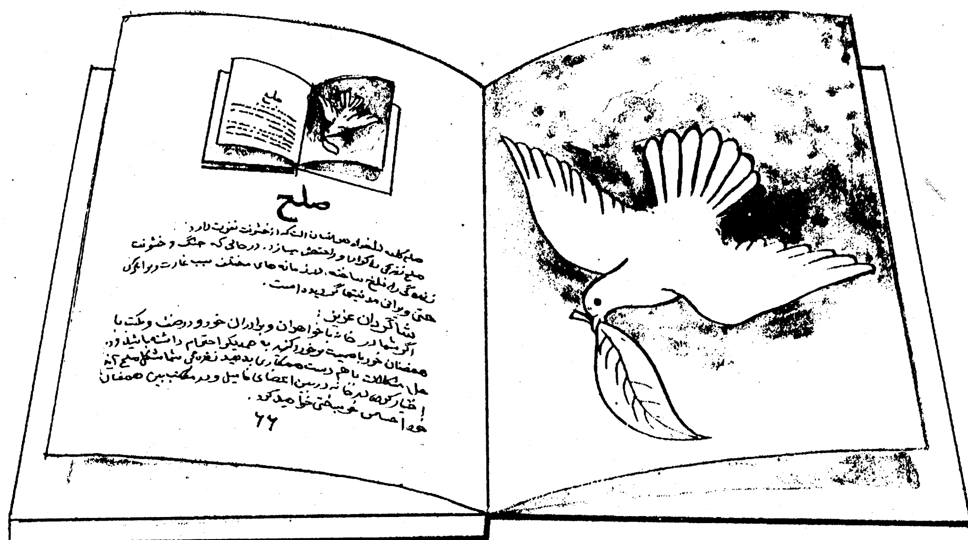
پند دانایان

سخنگوی دانـا زبـان بـرکشاد
ز هر گـونـه دانش همیکـرد یـاد
نخست آفـرین کـرد بر شهریـار
کـه پیـروز بـادا سـر تـاجـدار
دگـر گفـت روشـن روان کسـی
کـه کـوتـاه گـویـد به معنی بسی
چـو گفتـار بیهـوده بسیار گشت
سخن گوی در انجمن خوار گشت
کسی را کـه مغـزش بود پرشتاب
فـراوان سخن بـاشد و دیـر یاب
بـه گیتی بـه از مردمی کار نیست
بدین با تـو دانش به پیکار نیست
سپـردن بـه دانـای گـوینـده گوش
بتن توشه بخشد بدل رای و هوش
شنیـده سخن هـا فـراموش مکـن
کـه تاج است بر فرق دانش سخن
چو گسترده خواهی به هر جای نام
زبـان بـرکشا همچـو تیغ از نیام

به دانش بود جان و دل را فروغ
نگر تا نگردی بگرد دروغ
سخن گوی چون بر گشاید سخن
بماند تا بگوید تو تندی مکن
در نام جستن دلیری بود
زمانه ز بزدل به سیری بود
چو پرسند پرسنده گان از هنر
نشاید که پاسخ دهی از گهر
گهر بی هنر ناپسند است و خوار
بدین داستان زد یکی هوشیار
که گل گر نبوید ز رنگش مگوی ،
کز آتش نجوید کسی آب جوی

(فردوسی)

- شهریار : پادشاه، فرمانروا (اما در شعر منظور شاعر پادشاه حقیقی جهان است که همانا خداوند(ج) است)
- تاجدار : کسی که تاج بر سر داشته باشد، و در این جا مراد از رسول الله(ص) است.
- انجمن : محفل
- پرشتاب : فعال با فهم
- دیر یاب : دیر فهم
- مردمی : انسانیت
- پیکار : جنگ، نبرد
- تاج : کلاه جواهر نشان که پادشاهان بر سر میگذارند.
- گسترده : هموار
- نیام : پوش شمشیر
- فروغ : روشن
- جستن : یافتن به دست آوردن
- بزدل : ترسو
- گهر یا گوهر : سنگهای قیمتی



صلح

صلح کلمهٔ دلخواه هر انسان است که از خشونت نفرت دارد.

صلح زنده گی را گوارا و راحتبخش میسازد، در حالی که جنگ و خشونت زنده گی را تلخ ساخته، در زمانه های مختلف سبب غارت، ویرانگری و حتی ویرانی مدنیتها گردیده است.

شاگردان عزیز!

اگر شما در خانه با خواهران و برادران خود و در صنف و مکتب با همصنفان خود با صمیمیت برخورد کنید به همدیگر احترام داشته باشید و در حل مشکلات با هم دست همکاری بدهید، زنده گی شما شکل صلح آمیز اختیار کرده در خانه، در بین اعضای فامیل و در مکتب بین همصنفان خود احساس خوشبختی خواهید کرد.

اگر چنین وضعیت در هر جا عام شود راه زنده گی مسالمت آمیز در تمام جامعه باز میشود.

هر جامعه بیشترین راه ترقی و پیشرفت را در شرایط صلح و صفا طی میکند در حالی که بدون موجودیت صلح تمام قابلیتهای انسانی ضایع میشود.

شما فکر کنید که چی کاری در راه تأمین صلح انجام داده میتوانید هر آن چی میتوانید دریغ نکنید.

* * *

کنونت موقع آن است تا آیی به هوش و فکر
مکـن در بندش جنگ ای برادر هیچ تاخیری
تفـاهـم بـرگزیـن و شیـوهٔ پیکـار را بگـذار
فـراهـم کن ز صلح و آشتـی فرخُنده تصویری
شنیـدم مـژدهٔ زیبـا شبـی در عالـم رویـا
کـه ایـن تـاریخ را فـردا بود شایسته تعبیری

(استاد موفق)

- گوارا : خوشایند
- غارت : از بین بردن، ویرانی
- مسالمت : همراه با صلح و سازش
- تأمین : در امن، اطمینان قرار دادن
- دریغ : خود داری
- شیوه : راه، طریقه
- فرخنده : مبارک، با سعادت
- تصویر : عکس
- مژده : خوشخبری
- رویا : خواب
- شایسته : زیبا، مقبول

حرص

زاغی را نظر بر دستهٔ از کبوتران افتاد که صاحب شان دانهٔ زیادی برای شان انداخته بود. زاغ فوراً بال و پر خود را رنگ سفید داده و داخل خیل کبوتران شد. و تا وقتی که خاموش بود کبوتران او را مانند خود گمان میکردند. اما زمانی که وضع خود را فراموش کرده به صدای بلند به قاغ قاغ شروع کرد کبوتران فوراً زاغ را شناخته و با منقارهای خود او را از خیل خود کشیدند. زاغ وقتی دید دیگر در بین کبوتران زنده گی کرده نمیتواند دوباره به دستهٔ زاغان پناه برد. اما زاغان نیز به خاطر پر سفیدش او را نشناخته از دستهٔ خود بیرون کشیدند.

کند همجنس با همجنس پرواز
کبـوتـر بـا کبـوتـر باز با باز

* * *

تکـبر

تکبـر بـه مـردم زیان میرسانـد | ضررها به پیر و جوان میرساند
تکبر کند خوار و بی قدر مـردم | مذلت به خورد و کلان میرساند
مکن تکبـر کیـن پیشهٔ ناستوده | به دوزخ تو را جاودان میرساند

(مستغنی)

- تکبر : غرور
- زیان : ضرر
- مذلت : خواری
- پیشه : راه و طریقه

نصیحت بیوقت

پسری که در ساحل دریاچه مشغول شنا بود موجی از آب او را از ساحل دور ساخت و نزدیک بود غرق شود. پسر به ناله و فریاد طلب کمک میکرد. رهگذری آمد و روی سنگ بزرگ ایستاده پسرک را مخاطب قرار داد و گفت: "ای پسر شوخ و بیباک وقتی آببازی نمیدانستی چرا در این دریاچه داخل شدی؟ آیا پدر و مادر نداری تا به تو نصیحت میکردند و یا شاید به نصیحت بزرگان خود گوش نمیدهی؟"

پسرک که نزدیک به هلاکت بود از میان آب فریاد کرده گفت: "آقا، لطفاً اول مرا از غرق شدن نجات دهید بعد از آن مرا سرزنش کنید."

نصیحت بدون کمک بیفایده است.

هرکه بیهوده گردن افـرازد

خویشتن را به گردن اندازد

(سعدی)

- بیباک : بیتوجه، بی پروا
- سرزنش : ملامت کردن

میانجیگری

تعریف میانجیگری :

وقتی که شدت منازعه بین دو گروه یا دو شخص به سرحدی برسد که در اثر مفاهمه و مذاکرهٔ مستقیم با هم قادر به حل آن نباشند پس به میانجی (شخص سومی یا گروه سومی که در بین صلح بیاورد) ضرورت پیدا میشود.

کسانی میتوانند میانجیگری کنند که برای هردو گروه و یا هردو شخص که با هم منازعه دارند قابل قبول باشد و طرف های منازعه بالایش اعتماد و باور داشته باشند.

هر کس قابلیت و توانایی میانجیگری را ندارد. مگر اینکه هردو جانب منازعه به سخنهای میانجی باور داشته باشند، میانجی شخصیت متین و قابل احترام داشته باشد، با مشکل آشنایی داشته و راه حل مشکل را یافته بتواند.

در سایر جوامع مشابه به جامعهٔ ما که مردم زیاد یکی به دیگر وابسته اند، میانجی در امر حل منازعات کردار مهمی را انجام داده میتواند.

باید دانست که میانجی مانند حکم و قاضی حکم و فتوی صادر نمیکنند بلکه گروهها و اشخاص درگیر در منازعه را به اخذ تصمیم مشترک آماده میسازد.

میانجیگر خوب :

در نتیجهٔ کار و فعالیت میانجی، مشکل طرفهای دخیل در منازعه به صورت بهتر حل و فصل میشود. اما این کار آنقدر آسان هم نیست که از توان هر کس پوره باشد بلکه میانجیگر خوب که صفات ذیل را داشته باشد قادر به انجام این وظیفه است.

۱. در کار میانجیگری تجربه و قابلیت داشته باشد.

۲. هردو طرف بالایش اعتبار و اعتماد داشته باشند.

۳. در بین مزدم صاحب عزت، احترام و شهرت باشد.

۴. از خصوصیات و مشخصات هردو جانب آگاه باشد.

۵. فکر و تدبیر درست کرده بتواند.

۶. مهارت شنیدن را داشته باشد و خود را بالای موضوعات هردو طرف منازعه بفهماند.

۷. شخص حوصله مند بوده تا در زمان میانجیگری اگر یکی از گروهها احساساتی میشود خشم و احساسات شان را تحمل کرده بتواند.

۸. بالای احساسات خود نیز کنترول داشته باشد.

۹. در کار میانجیگری پایدار باشد، تا وقتی که منازعه را حل و فصل نکرده باشد میانجیگری را نیمکاره رها نکند.



خواجه عبدالله انصار (رحمه الله علیه)

خواجه عبدالله هروی که بین سالهای (۳۹۹ ـ ۴۸۱) هـ ق زنده گی میکرد از بزرگان و مشایخ عرفان بوده، مذهب حنبلی داشت و با اکثر اکابر تصوف محشور بود و در فارسی به نثر سجع مینوشت.

نمونه هایی از آثار خواجه عبدالله(رح) :

"ای عزیز !

در رعایت دلها کوش و عیب کسان میپوش و دین به دنیا مفروش، بدان که خدایتعالی در ظاهر کعبه یی بنا کرده که او از سنگ و گل است و در باطن کعبه یی ساخته که از جان و دل است. آن کعبه ساختهٔ ابراهیم خلیل است و این کعبه نظرگاه رب جلیل است. آن کعبه منظور نظر مؤمنان است و این کعبه نظرگاه خداوند رحمن است. آن کعبهٔ حجاز است و این کعبهٔ راز است. آن جا چاه زمزم است و این جا آه دمادم، آن جاه مروه و عرفات است و این جا محل نور ذات.

حضرت محمد مصطفیﷺ آن کعبه را از بتان پاک کرد، تو این کعبه را از اصنام هوا و هوس پاک گردان."

* * *

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل — یک کعبهٔ صورت و دگر کعبهٔ دل
تا بتوانی زیارت دلها کن — کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل

* * *

باصنع تو هر مورچه رازی دارد — با شوق تو هر سوخته سازی دارد
ای خالق ذوالجلال نومید مکن — آنرا که به درگهت نیازی دارد

* * *

نی از تو حیات جاودان میخواهم — نی عیش و تنعم جهان میخواهم
نی کام دل و راحت جان میخواهم — هر چیز رضای تست آن میخواهم

- مشایخ : جمع شیخ، بزرگ مردان
- عرفان : علم و معرفت
- اکابر : جمع اکبر، بزرگان
- محشور : همراه، همصحبت
- سجع : سخن با قافیه، کلمه های هم آهنگ که نویسنده در کلام خود بیاورد.
- کسان : مردمان
- محل : جای
- هوا و هوس : خواهشات
- اصنام : جمع صنم، بتها
- صنع : ساختن
- خالق : پیدا کننده، خلق کننده
- درگه : دربار
- نیاز : حاجت، ضرورت، سوال
- عیش : خوشگذرانی
- تنعم : مال و ثروت پیدا کردن
- کام : آرزو، مقصود

اندرز

بکوشید تا رنجها کم کنید
دل غمگینان شاد و خرم کنید
که گیتی نماند و نماند بکس
بی آزاری و دار جویید و بس
به دانش روان را توانگر کنید
خرد را همان بر سر افسر کنید
ز چیز کسان دور دارید دست
بی آزار باشید و یزدان پرست
بکوشید و پیمانها مشکنید
پی و بیخ و پیوند بد بر کنید
مجویید آزار همسایگان
به ویژه بزرگان و پر مایگان
همی خواهم از کردگار جهان
که نیرو دهد اشکار و نهان
که با زیر دستان مدارا کنم
ز خاک سیه مشک سارا کنم

(فردوسی)

- شاد : خوش، بی غم
- خرم : خوشحال
- دار : کمک
- توانگر : ثروتمند، توانا
- افسر : صاحب منصب
- ویژه : خاص، به خصوص
- نیرو : توانمندی
- مدارا : تحمل، بردباری
- مشک : مادهٔ خوشبوی
- سارا : خالص

عمل خالص

هرکه باشد اهل ایمان ای عزیز — پاک دارد چهار چیز از چهار چیز
از حسد اول تو دل را پاک دار — خویشتن را بعد از آن مؤمن شمار
پاک دار از کذب و از غیبت زبان — تا که ایمانت نیفتد در زیان
پاک کرداری عمل را بیریا — شمع ایمان تو را باشد ضیا
چون شکم را پاک داری از حرام — مرد ایماندار باشی والسلام
هرکه دارد این صفت باشد شریف — ور ندارد دارد ایمان ضعیف
هرکه باطن از حرامش پاک نیست — روح او را ره سوی افلاک نیست
چون نباشد پاک اعمال از ریا — هست بیحاصل چُو نقش بوریا
هرکه را اندر عمل اخلاص نیست — درجهان از بنده گان خاص نیست

هرکه کارش از برای حق بود •
کار او پیوسته با رونق بود

(شیخ فریدالدین عطار)

- عمل خالص : کار بیریا
- ریا : تظاهر به نیکو کاری
- حسد : کینه
- کذب : دروغ
- غیبت : در غیاب کسی عیب او را بیان کردن
- ضیا : روشنی
- افلاک : فضای بالا (در این جا مراد از عالم بالا است)
- نقش : نشان
- رونق : زیبایی، درخشش

توبرکلوز یا سل

سل مریضی خطرناک است، که سالانه هزارها تن در اثر این مرض به هلاکت میرسند. سل یک مرض ساری شش است، که هر کس به آن مبتلا شده میتواند، خصوصاً کسانی که عمر شان بیش از ۱۵ الی ۳۵ سال باشد و در خوراک شان مواد مورد نیاز بدن به قدر کافی وجود نداشته باشد و یا با کسانی که به مرض توبرکلوز مبتلا باشند یکجا زنده گی کنند.

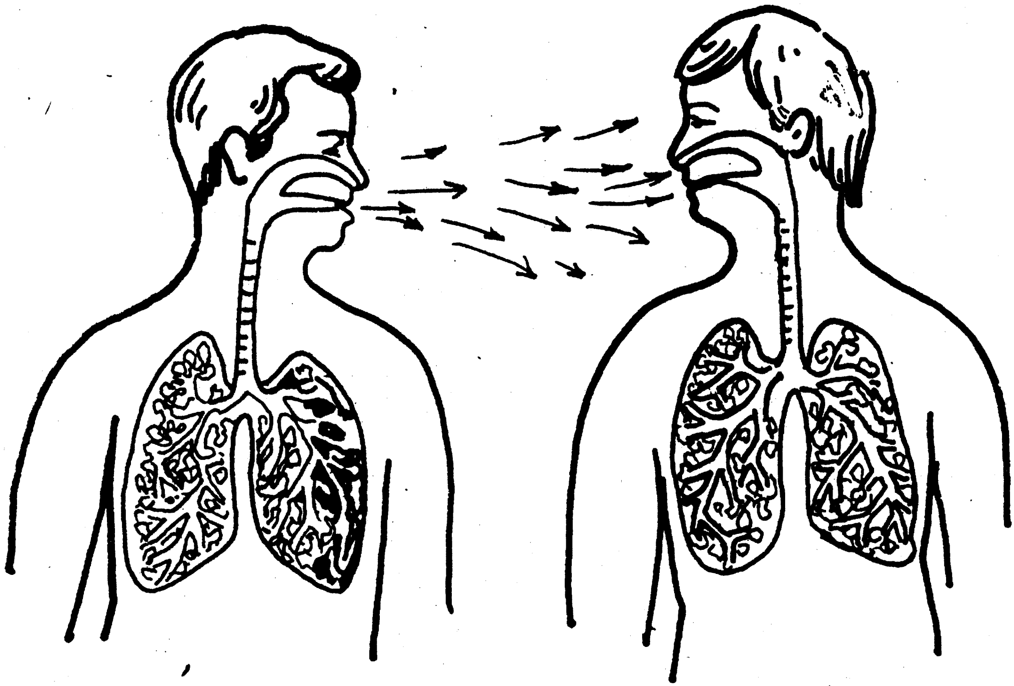
علایم توبرکلوز :-

علایم اشخاص مبتلا به این مرض عبارت از سرفه کردن متداوم، عرق کردن از طرف شب، کم شدن وزن بدن، تب داشتن، کم خوابی، ضعیف شدن بدن و در صورت پیشرفت سرفه همراه با خون میباشد.

توبرکلوز مریضی شش است اما ممکن است سایر اعضای بدن را نیز مبتلا سازد. در اطفال مصاب به توبرکلوز، احتمال آماس کردن پوست سر نیز وجود دارد.

در زمانه های قدیم این بیماری از جمله بیماریهای غیر قابل علاج بود و اکثر مردم از اثر همین بیماری هلاک میگردیدند. این مرض در بین مردم به نام کهنه درد یاد میشد. اما امروز این مرض قابل علاج است.

طوریکه ما همه با جملهٔ (وقایه بهتر از معالجه است.) آشنایی داریم پس نخست باید راه تحفظ از آن را جستجو کنیم، به اشیا و وسایل اشخاص مریض تماس نکنیم یعنی از دستمال، قاشق، گیلاس، بشقاب، بستر خواب،



لباس، شانه و غیره اشیای مریض استفاده نکنیم. باید گفت که این مرض در حیوانات نیز به وجود میآید پس گوشت باید خوب پخته و شیر زیاد جوش داده شود تا از داخل شدن میکروب به بدن جلوگیری گردد.

در صورت اشکار شدن علایم این مرض باید به زودترین وقت به داکتر مراجعه شود و بعد از معاینه و تشخیص لازم است دوا را مطابق هدایت داکتر استعمال کرد.

قابل تذکر است که علاج مرض توبرکلوز در آغاز صد در صد امکان پذیر است در صورت تأخیر امکان معالجه به هشتادو پنج و بالاخره پنجا فیصد تقلیل میبابد.

علامه گذاری

علامه گذاری عبارت از به کار بردن یک عده نشانه ها در نوشته به غرض وقفه در آواز و بهتر فهماندن مقصود است. هدف مهم علامه گذاری صراحت و وضاحت است.

در نوشتن این علامه ها به کار برده میشوند:

۱. نقطه [.]: در اخیر جمله هایی که سوالیه و ندائیه نباشد، گذاشته میشود؛ مثلاً:

- سعی و تلاش انسان را در زنده گی پیروز میگرداند.

۲. علامت سوالیه [؟]: در اخیر جملهٔ سوالیه استعمال میشود؛ مثلاً:

- آیا میدانی در کابل چند مکتب لیسه و چند مکتب ابتدائیه وجود دارد؟

۳. علامت ندائیه [!]: در موارد ذیل استعمال میگردد؛ مثلاً:

- خدایا! ما را به راه راست هدایت فرما. برای اظهار تعجب نیز به کار میرود؛ مثلاً:

- عجب سخنی، آیا راست میگویی!

همچنان، برای اظهار تأثر یا کلمه های آه، آخ، دریغا، حسرتا استعمال میشود. مثلاً:

- افسوس! که هنگام سفر دوستم را ندیده رفتم.

برای اظهار خوشی و حالات ناگهانی نیز به کار برده میشود؛ مثلا:

- آه! از دیدن شما در شهر خود چقدر شادمان شدم.

برای شوخی، در آخر جمله یی که به صورت جدی باشد، به کار میرود؛ مثلاً:

در بارهٔ شخص بی سواد بگوید،

- این عالمترین مردمان است!

* * *

مرد نادان

روزی یک شخص به یکی از دوستان خود خط مینوشت. مردی پهلوی او نشسته بود و به کاغذ او نظر میکرد. آن شخص نوشت: برادر جان بسیار سخنهای پوشیده داشتم، میخواستم برایت بنویسم، مگر افسوس که شخص نادانی در پهلوی من نشسته آنچه مینویسم او میخواند و نمیداند که به کاغذ دیگران نظر کردن عیب بزرگ است.

آن مرد قهر شد و گفت: چرا برمن تهمت میکنی؟ من کی به کاغذ تو نظر کرده ام؟

گفت: اگر راست میگویی و کاغذ را نمیخواندی، پس از کجا دانستی که من در کاغذ از تو چیزی نوشتم؟

آن مرد شرمنده شده و با خود عهد کرد که پس از این به کاغذ دیگران نظر نکند.

اشر

خداوند ﷻ انسانها را هم از لحاظ ساختمان ظاهری و هم از لحاظ قابلیتها و توانایی در کارها، از هم متفاوت آفریده است، کسی در یک کار و کسی در کار دیگری مهارت پیدا میکند.

هیچ کس از عهدهٔ اجرای تمام کارها برآمده نمیتواند در حالی که هر کس خواسته های زیادی دارد که هیچگاه نمیتواند بدون کمک دیگران همهٔ آنها را برآورده سازد. بنابران برای رفع مشکلات و نیازمندیهای خویش به دیگران ضرورت دارد همچنان وی میتواند دیگران را در وقت مشکل یاری رساند، این طرز فکر و اندیشه در زندگی محلی ما نظر به زنده گی شهری بهتر به اثبات رسیده است و رسم همکاری در جامعه با یک دیگر از دیر زمان به این طرف پا برجاست. در زنده گی اجتماعی، کمک و همکاری به یک دیگر مثل یک وجیبهٔ ملی قبول شده است افراد در روزهای دشوار به همدیگر رسیده گی میکنند. در جامعهٔ ما، رسیده گی اجتماعی ما به همدیگر، دست همکاری دادن، دین هر فرد است و هر کس در روزهای دشوار، باید به کمک دیگران بشتابد.

در زنده گی اجتماعی و مشترک یک نمونهٔ همکاری مشترک در کارهای دهقانی و زراعت است. در قریه ها، تمام زنده گی اقتصادی مردم بر اساس کار دهقانی و زراعت انجام میشود. در کار کشت و زراعت دست همکاری



به هم دادن کاریست که توسط آن هم امور دهقانی دهقانان پیشبرده میشود و هم یک رسم خوب برادری در زنده گی اجتماعی به جا میشود.

در زنده گی دهاتی سطح زنده گی اقتصادی همهٔ مردم یک سان نیست بلکه یک تعداد از مردم قریه برای کشت و زراعت یک جوره گاوهای قلبه یی دارند و عده یی هم از داشتن گاو قلبه یی محروم اند آنها دارای توان کار هستند. هردو جانب از قابلیتها و استعدادهای همدیگر در امور خویش کار میگیرند و یکدیگر را همکاری میکنند؛ مثلاً: در کشت و کار، در قلبهٔ زمین، کوبیدن خرمن و غیره، این همکاری متقابل را چنان که گفته شده اشر خوانند. که یک نمونهٔ بسیار خوب، دلچسپ و مفید زنده گی اجتماعی به شمار میرود.

معما های ذیل را حل کنید:

افقی:

۱. یک عدد به شکل ترتیبی.

۲. مترادف آن را جسم گویند.

عمودی:

۱. ضد روز است.

۲. در قرآن کریم زیاد استعمال شده.

۳. ضمیر متکلم

افقی

۱. نام یکی از خزنده گان زهری است.

۲. یک قسمت اطاق یا صنف را گویند.

۳. ضد نیکی است.

عمودی

۱. نام جایی است که در آن درس خوانده میشود.

۲. اسم اشاره است.

۳. نام یکی از ماههای قمری است.

ملالی کی بود؟

در سرطان ۱۳۵۹هـ. ش در دشت میوند نبرد سختی بین آزادی خواهان افغان و لشکریان انگلیس رخ داد.

انگلیسها با سپاه منظم ساز و برگ نظامی سنگین و مخرب و تأمینات همه جانبه با افغانهایی که سلاح دست داشتهٔ شان جز فلاخن، کارد، خنجر، شمشیر و داس چیز دیگری نبود مقابل گردید. در این دشت زنان و دختران افغان در پشت جبهه به غازیان خدمت میکردند و یکی از آنها ملالی بود که نامزدش هم در صف غازیان میجنگید. در نتیجهٔ حملات پیهم دشمن تعداد زیاد غازیان در روز اول معرکه جام شهادت نوشیدند و تعداد دیگر زخمی گردیدند، علمبردار غازیان نیز زخم خونین برداشت.

ملالی که صحنه را نظاره میکرد، وقتی دید دستان علمبردار لرزید و بیرق نزدیک است از دست او بافتد، دوید و علم را به دست گرفت و بر افراشت.

جنگ برای چندین ساعت به شدت تمام ادامه داشت، امکان پیروزی دشمن لحظه به لحظه بیشتر میگردید.

ملالی که اوضاع را نازک و وخیم یافت درفش را به اهتزاز درآورد و با آواز بلند و رسا این لندی را خواند:

که په میونـد کې شهیـد نشوې گرانه لالیه بې ننگۍ ته دې ساتینه

یعنی، اگر در میوند شهید نشوی، عزیزم زنده گیت ننگین خواهد بود

لندی تأثیر بخشید همچون صور اسرافیل، جوانان نیروی تازه یافتند و نبرد را شدت بخشیدند. سرانجام مبارزهٔ تن به تن آغاز گشت. انگلیسها روحیهٔ خود را از دست داده و با رسیدن نیروی تازه دم غازیان لشکر دشمن در محاصره قرار گرفت و تار و مار شدند و از دوازده هزار نفر لشکریان آن بیست و پنج نفر زنده ماندند که انجام افتخار آفرین معرکهٔ میوند نتیجهٔ نعرهٔ ظفر آفرین ملالی بود.

روحش شاد و نامش جاویدان باد.

- مخرب : خراب کننده، ویران کننده
- فلاخن : رشته ای که از نخ میبافند و با آن از جای بجای دیگر سنگ میندازند.
- صف : قطار
- پیهم : دوامدار، پی در پی
- معرکه : میدان جنگ
- علم : بیرق
- درفش : بیرق
- نعره : فریاد زدن، بانگ زدن
- ظفر : کامیابی

نتیجهٔ غفلت

دهقانی برای عزیمت به شهر، اسب خود را نعل کرد. چون خواست سوار شود و حرکت کند، میخ یکی از نعلها را افتاده دید. با خود گفت: نقصان یک میخ هرگز کار نکند و مرا از رفتن باز ندارد. این بگفت و سوار شد روان گردید. در میان راه نعل نیز افتاد دهقان با خود گفت: با این که سه نعل باقی است البته نبودن یک نعل زیان نرساند و این راه پیموده آید.

باری اسپ بیچاره به سنگلاخی رسید و پایش مجروح شد و به لنگیدن آغاز کرد و هنوز چند قدمی نرفته بود که دو دزد از بیشه یی جسته بطرف دهقان دویدند. بیچاره پریشان گردید هرچه خواست اسپ را به شلاق براند و خود را از چنگ دزدان برهاند میسر نشد، تا دزدان برسیدند و هرچه داشت به غارت بردند.

نالان و گریان به سمت ده باز گشت و با خود گفت: هرگز گمان نداشتم یک میخ بدین بدبختی دچارم کند.

حکما گفته اند؛ آنان که در کارهای کوچک غفلت و سهل انگاری روا دارند بسا شود که به سختی های بسیار بزرگ گرفتار آیند، آنگاه پشیمانی سودی ندهد و پشت دست گزیدن ثمری نبخشد.

- عزیمت : قصد
- زیان : ضرر، نقص
- پیموده : طی شده
- سنگلاخ : زمینی سنگزار، سنگستان
- مجروح : زخمی
- بیشه : گوشه، کناره
- شلاق : تازیانه
- سهل انگاری : آسان شمردن کار یا پیشامد

سقــراط



سقراط، حکیم معروف یونان در سنه ۴۷۰ قبل از میلاد در شهر آتن متولد گردید. با نهایت غیرت و کمال همت و جوانمردی وجیبهٔ خدمت به وطن را انجام میداد چنانچه در یکی از جنگها در صف اول سپاه آتن با دشمنان مردانه همی جنگید. عاقبت زخمی برداشت و مجروح گردید. چه او میدانست که شخص نباید تنها پرهیزکار و درستکار باشد بلکه در موقع ضرورت باید جان خود را نیز در راه وطن فدا کند.

سقراط اکثر در کوچه ها گردش میکرد و جوانان را به دور خود جمع کرده ایشان را به پرهیزگاری، وطن پرستی و اعمال نیک ترغیب میکرد. گروهی از

فرومایه گان که با وی خصومت داشتند به او اتهام بستند و سعی کردند تا او را محکوم به اعدام کنند.

پیش از آن که او را بکشند به زندانش بردند ولی همواره دوستانش به خدمتش میرسیدند.

گویند روزی یکی از دوستان او برایش گفت: ای حکیم! صواب آنست که از زندان فرار اختیار کنی و اگر خواهی من اسباب این کار را فراهم خواهم کرد. سقراط نپذیرفت و گفت: باید قانون مملکت را محترم شمرد و اطاعت کرد هر چند برخلاف صواب باشد.

گویند در مدت حبس همیشه خرم و خوشحال میزیست و ابداً از کشته شدن هراس نداشت چنانچه زندانیان از قوت قلب او تعجب میکردند.

چون موقع کشتنش فرا رسید زندانبان جامی پر از زهر به نزدش آورد. سقراط با کمال جرأت و قوت قلب بی آن که تأملی کند یا صورت درهم کشد جام زهر را به یکدم نوشید وطولی نکشید که جان به جان آفرین تسلیم کرد.

- مجروح : زخمی
- ترغیب : تشویق
- اتهام : تهمت بستن
- صواب : سزاوار
- هراس : ترس و خوف
- تأمل : فکر کردن، اندیشه کردن

عاقل

عـاقـل آن باشـد کـه او شاکر بود
وانگهی بـر نفس خـود قـادر بود
هر که خشم خود فرو برد ای جوان
بـاشـد او از رستگـاران جهـان
آن بـود ابلـه تـریـن مـردمـان
کـز پی نفس و هـوا بـاشد دوان
وانگهـی پنـدارد آن تـاریک رای
خواهـد آمـرزیدش آخـر خدای[ج]
گرچه درویشی بود سخت ای پسر
هـم ز درویشی نبـاشـد خـوبتـر
هـرکـه او را نفس سـرکش رام شد
از خـردمنـدان نیکـو نـام شـد
در ریـاضت نفس را ده گـوشمـال
تـا نینـدازد تـرا انـدر ضـلال

(فریدالدین عطار)

- شاکر : شکر کننده
- قادر : صاحب قدرت
- خشم : قهر و غصه
- رستگار : کامیاب
- ابله : نادان، جاهل
- رام : مطیع، فرمانبردار
- ریاضت : تحمل رنج به خاطر تربیت نفس
- ضلال : گمراهی

سخنچین

کسانیکه پیغام دشمن برند — ز دشمن همانا که دشمن ترند
کسی قول دشمن نیارد به دوست — جز آن کس که در دشمنی یار اوست
تو دشمن تری کاوری بر زبان — که دشمن چنین گفت اندر نهان
سخنچین کند تازه جنگ قدیم — به خشم آورد نیک مرد سلیم
از آن همنشین تا توانی گریز — که مرفتنهٔ خفته را گفت خیز

* * *

جواب معما را پیدا کنید

افقی

۱. به واسطهٔ آن مینویسند.
۲. قمر زمین است.
۳. معنی آن قصد است.

عمودی

۱. معنی آن سرکوب کردن است.
۲. یکی از حروف هجاء است.
۳. مترادف گهواره است.

مورچه ها

مورچه ها حیوانات کوچکی اند که زنده گی اجتماعی دارند. تعداد زیاد مورچه ها در یک لانه زنده گی میکنند و وظایف مشخصی را انجام میدهند یعنی هر کدام شان به وظیفهٔ معین اشتغال دارند.

مورچه ها به خاندان حشرات تعلق دارند و از لحاظ طرز زیست خود به زنبور عسل شباهت دارند.

مورچه ها همیشه در تلاش جمع آوری آذوقه میباشند تا برای آیندهٔ خود توشه یی در اختیار داشته باشند.



این موجودات در بین سایر حیوانات نمونهٔ زحمتکشی، تلاش و پایمردی شمرده میشوند، برای کسانی که عمرِ خود را به غفلت و تنبلی سپری میکنند زنده گی مورچه ها میتواند مایه عبرت باشد.

حکایت

در یکی از روزهای آفتابی زمستان عدهٔ از مورچه ها مصروف خشک ساختن دانه های گندم و حبوباتی بودند که در پاییز از طرف آنها جمع شده بود. چرچرکی که از گرسنگی بجان رسیده بود از آن جا میگذشت. وقتی که مورچه ها را دید که با خوشحالی کار میکردند نزد شان رفت و خواهش کرد با او کمی غذا بدهند.

مورچه ها از او پرسیدند: "چرا غذای خود را در تابستان ذخیره نکردی؟"

چرچرک گفت: "من آنقدر فرصت نداشتم، زیرا تابستان روز و شب من به سراییدن میگذشت."

مورچه ها از روی شوخی به او گفتند: "وقتی تو آنقدر احمق بودی که تمام تابستان را به سراییدن سپری کردی بهتر است حالا با شکم گرسنه به رقص مشغول شوی."

- آذوقه : خوراکه
- عبرت : پند
- پاییز : فصل خزان
- سراییدن : آواز خواندن، نغمه سرایی، سرودن

حساب به مثقال بخشش به خروار

دو نفر برای درخواست اعانه به دروازهٔ خانهٔ کسی رفتند. از پشت در، صدای صاحب خانه را شنیدند که به آواز بلند به خدمتگار خود میگفت: چوب گوگرد را چرا دور انداختی باید آنرا نگه میداشتی. ممکن است روزی به کار آید.

آن دو نفر به هم دیدند و گفتند نزد عجب مردی آمده ایم، کسی که برای یک چوب گوگرد این طور سختگیری میکند هرگز اعانه نخواهد داد. با آن که نا امید بودند در را زدند. صاحب خانه با خوشرویی آن دو نفر را درون خانه پذیرفت، پرسید چی میخواهید؟ آنها مقصود خود را گفتند، صاحب خانه مبلغ قابل توجهی به آنها داد. درخواست کننده گان بسیار تعجب کردند و از او پرسیدند که از یک چوب گوگرد نمیگذرید اما اینقدر اعانه میدهید؟

صاحب خانه جواب داد: اگر دخل و خرچ خود را در نظر نداشته باشم و چنان صرفه جویی نکنم به دادن چنین بخشش مؤفق نمیشوم.

چو دخلت نیست خرچ آهسته تر کن
که میگویند ملاحان سرودی
اگر باران به کوهستان نبارد
به سانی دجله گردد خشک رودی

- اعانه : کمک
- صرفه جویی: پس انداز
- دخل : درآمد
- ملاحان : کیشتیبانان
- دجله : دریا

زاغ تشنه



زاغی از تشنه گی به جان آمده هر سو جستجوی آب مینمود. بالاخره کوزه یی یافت که اندکی آب داشت ولی دید ظرف بزرگ و گردن دراز است و به نوشیدن آب از آن موفق نمیگردد. پس ضرب المثل جوینده یابنده را در نظر گرفته عزم جزم نمود تا به هر صورت از آن آب بنوشد.

در این اثنا دید که در اطراف کوزه سنگریزه های بسیار افتاده، برای این که آب کوزه را بلند سازد چند سنگریزه را به منقار گرفته میان کوزه انداخت. چون آب را یک پرده بلند یافت فهمید عملش مؤثر افتاد و هر گاه دوام ورزد البته کامیاب میگردد. بنابران در نقل سنگ و انداختنش میان کوزه ساعتی ثبات ورزید تا رفته رفته آب به جایی رسید که نوشیدنش برای وی ممکن شد و به صبر دامن مطلب بدست آورد. از اینجاست که گفته اند:

گر گران و گر شتابنده بود آن که جوینده است یابنده بود

- جستجو : تلاش، پالیدن
- موفق : کامیاب
- جوینده : تلاش کننده
- عزم : کوشش
- جزم : کوشش، تلاش
- مؤثر : دارای تأثیر مفید
- نقل : انتقال دادن
- ثبات : پایداری، مقاومت
- گران : مشکل
- شتاب : عجله

سنگ پشت و عقاب

گویند سنگپشتی در ساحل دریاچه آهسته ـ آهسته راه میرفت. آن وقت متوجه شد که پرنده های بحری با چالاکی به این سو و آن سو میپرند. سنگپشت متأثر شده به آنها شکایت کنان گفت: من بسیار بد قسمت استم که هیچکس درس پرواز کردن را به من نیاموخت. عقابی آنجا بود، وقتی شکایت سنگپشت را شنید نزدیک آمد و گفت: اگر من ترا یاد دهم چی پاداش خواهی داد؟

سنگپشت تعجب کنان گفت: اگر تو مرا پرواز بیاموزی من تمام ثروت بحیرهٔ سرخ را به تو خواهم داد. طبق این موافقه، عقاب پیش آمد و او را در چنگالهای خود گرفت به هوا بالا برد و بعد او را از هوا پایین رها کرد.

سنگپشت بیچاره سخت بر زمین خورد، کاسهٔ پشت او پارچه ـ پارچه شد در حالی که نزدیک به مرگ بود با خود گفت: من سزای خود را دیدم، چه، من که به مشکل به روی زمین راه میروم چرا هوس پرواز را در خیال خود جا دادم.

- دریاچه : دریای کوچک
- پاداش : مزد
- ثروت : مال و دارایی
- هوس : شوق

زراعت

تمدن به منزلهٔ درختیست که زراعت ریشهٔ آنرا تشکیل میدهد و صنعتهای گوناگون شاخه و برگ و نیکبختی و آسایش میوهٔ آن میباشد. اگر بخواهیم از درخت تمدن بر خوردار شویم و از میوهٔ سعادت کام خود را شیرین کنیم، باید در تقویت ریشهٔ این درخت اهتمام ورزیم و در بهبود و پیشرفت کشاورزی قیام و اقدام کنیم، زراعت نه تنها ضامن تهیهٔ مواد غذایی است بلکه ترقی و پیشرفت صنعت نیز به کشاورزی بسته گی دارد زیرا بعض مواد اولیه صنعت هم به وسیلهٔ زراعت فراهم میشود.

خوشبختانه کشور ما سرزمینست که آب و هوای آنُ برای زرع اقلام مختلف زراعتی مساعد است. اگر همت به خرچ دهیم و طریق استعمال کود کیمیاوی، استعمال آلات و ابزار و ماشین های را که دولت به دهقانان زحمتکش کمک میکند طبق موازین علمی به کشاورزان بیآموزانیم میتوانیم چندین برابر محصول بزرگتری به دست آوریم.

- تمدن : ترقی
- قیام : برخواستن
- کشاورزی : دهقانی
- مساعد : آماده
- اهتمام : کوشش کردن در کاری
- موازین : معیارها، اندازه

نصیحت

سقراط گفت: هیچ گنجی به ز دانش نیست. هیچ دشمنی بد تر از خوی بد نیست. هیچ عزت بزرگوار تر از دانش نیست و هیچ پیرایه بهتر از شرم نیست.

پس چنان کن ای پسر که راه دانش آموختن را پیدا کنی و در هر حالی که باشی چنان باش که یک ساعت از تو در نگذرد تا دانش نیاموزی. چنانچه گفته اند:

دانش از نادان بباید آموخت، از بهر آن که هرگاه به چشم دل و به عبارت عقلی بر وی نگری، آنچه ترا از وی ناپسندیده آید دانی که نباید کرد.

چنانچه سکندر گفته است: "نه من منفعت از دوستان یابم، بلکه از دشمنان نیز یابم. اگر در من فعل زشت بود، دوستان به موجب شفقت بپوشانند تا من ندانم و دشمن به موجب دشمنی بگوید تا مرا معلومات شود و آن فعل بد از خویش دور کنم. پس منفعت از دشمن یافته باشیم نه از دوست".

تو نیز آن دانش از نادان آموخته باشی نه از دانا. بر مردم واجب است چه بر بزرگان و چه بر فروتران هنر و فرهنگ آموختن. فزونی بر همه همسران خویش به فضل و هنر توان کرد و مردمان نیز ترا فزونتر دانند به فضل و هنرتو. چون مرد عاقل بیند که وی را فزونی نهادند بر همسران او و به فضل و هنر، جهد کند تا فاضلتر و هنرمند تر شود.

(قابوسنامه)

* * *

گرچه دانی که نشنوند بگوی   هرچه دانی ز نیکخواهی و پند
زود باشد که خیره سر بینی   به دو پای اوفتاده اندر بند
دست بر دست میزند که دریغ   نشنیدم حدیث دانشمند

بیت

خردمند داند کی پاکی و شرم   درستی و راستی و گفتار نرم
بود خوی پاکان چو خوی ملک   چه اندر زمینی چه اندر فلک

(ابو شکور بخلی)

- پیرایه : زیور، زینت
- بصارت : بینایی و دانایی
- منفعت : فایده
- فاضل : دانا
- فزونی : بالا دستی، برتری
- فضل : علم و دانش
- جهد : کوشش

اقسام اسم

اسم زمان :

اسم زمان که نام وقت است در زبان دری به اشکال مختلف وجود دارد. به صورت ساده و حقیقی مانند: روز، شب، صبح، شام، هفته، ماه و غیره. و به صورت ترکیبی نیز ساخته میشود مانند: سحرگاه، صبحدم، سپیده هنگام، نوبهاران و غیره.

اسم مکان :

اسم مکان که نام جای و محل است نیز در زبان دری به صورت های گوناگون حقیقی و ترکیبی دیده میشود. مانند: شهر، خانه، کشور، جنگل و غیره. و شکل ترکیبی آن مانند: دانشگاه، فروشگاه، کوهسار، دهکده و غیره میباشد.

* * *

زینه ها

زینه های ذیل را با نوشتن اسم زمان و اسم مکان طی نماید.

اسم زمان	اسم مکان

سخنان برگزیده

- ذکر حق دل را منور میکند.
- در جوانی زحمت کش تا که در پیری راحت باشی.
- خوب کوش تا خوب شوي.
- خردمند طالب کمال است و نادان خواهان مال.
- خردمند باش تا توانگر باشی.
- راستی موجب رضایی خداست.
- تا جوانی، دم را غنیمت دان.
- ز کوشش مشکل آسان و خار گل شود.
- علم چون حاصل کردی، آنگه عمل حاصل شود.
- علم بی عمل، درخت بی بر است.
- هیچ ثروتی ارزشمندتر از عقل نیست.
- علم گنج است و سوال کلید آن است. پس سوال کنید.
- علم نعمت بزرگی است که در زنده گی تاج افتخار و پس از مرگ یادگار درخشان خواهد بود.

- منور : پر نور، روشن
- بی بر : بی حاصل

راه حل نیکو

طایفهٔ قریش پس از این که خانهٔ کعبه را ترمیم کردند، خواستند "حجرالاسود" را به جای خود نصب کنند. در این هنگام تعصبات موهوم قبیله یی زنده شد و میان رؤسای قبایل اختلاف و کشمکش در گرفت. قبیلهٔ "بنی عبدالدار" و "بنی عدی" پیمان بستند که نگذارند این افتخار نصیب دیگران شود. آنان برای تحکیم پیمان خود، ظرفی را پر از خون ساختند و دستهای خود را در آن فرو بردند. به خاطر همین اختلاف، کار ساختمان پنج شبانه روز معطل شد و هر روز وضع خطرناکتر میگردید.

دسته های مختلفی از "قریش" در مسجدالحرام گرد آمده و به انتظار حادثهٔ خونین نشسته بودند. همه با سر و صدا و فریاد، آمادہ گی خود را برای جنگ اعلام میکردند، حتی آنهایی که سلاح نداشته با خود بیل و کلند و چوب آورده بودند. خشم وغضب حد و مرزی نداشت و شمشیرها را از غلاف بیرون کشیده بودند. تا این که مرد سالخورده یی رؤسای قریش را جمع کرد و گفت: "نخستین کسی که به صفا وارد شود او را به حکمیت و قضاوت بپذیرید." همه این رأی راپذیرفتند. ناگهان جوان قریشی از آن در وارد مسجدالحرام شد، همه گفتند: این همان (محمد امین) است و ما به حکمیت وی راضی هستیم.

محمدﷺ برای حل اختلاف دستور داد، تکه یی بیاورند، سپس "حجرالاسود" را که به سان یک جسم نورانی می درخشید با دست خود در

میان آن گذاشت و بعد فرمود: "هریک از رؤسای چهارگانهٔ مکه، یک گوشهٔ آن را بگیرد"

وقتی، که حجرالاسود را نزدیک رکن بردند، امین قریش با دست مبارک خود آن را به جای خودش نصب کرد و به این ترتیب به نزاع خطرناکی که سبب قتلها و خونریزیهای وحشتناکی میشد خاتمه داد.

* * *

پند

از امام غزالی پرسیدند که در علم چگونه به این مقام رسیدی؟

گفت: چیزی را که نمیدانستم از پرسیدن آن ننگ نکردم.

- موهوم : آنچه از وهم و گمان به وجود آید
- ترمیم : چیز خراب شده را ساختن
- نصب : برقرار کردن
- تعصبات : جمع تعصب، جانب داری کردن از کسی یا طریقه و مذهبی.
- رؤسا : سرداران و بزرگان قبیله ها
- قبایل : جمع قبیله
- پیمان : عهد
- تحکیم : محکم ساختن
- دسته : گروه
- اعلام : خبردادن، آگاه ساختن
- مرز : سرحد
- غلاف : پوش
- نزاع : جنگ
- حجرالاسود : سنگ سیاه

حکایت

دو امیرزاده در مصر بودند یکی علم آموخت و دیگر مال اندوخت،عاقبه الامر آن یکی علامهٔ عصر گشت و این یکی عزیز مصر شد. پس این توانگر به چشم حقارت در فقیه نظر کردی و گفتی من به سلطنت رسیدم و این همچنان در مسکنت بمانده است. گفت ای برادر شکر نعمت باری عزاسمه همچنان افزونتر است برمن که میراث پیغمبران یافتم یعنی علم، و ترا میراث فرعون و هامان رسید یعنی ملک مصر.

من آن مورم که در پایم بمالند
نه زنبورم که از دستم بنالند
کجا خود شکر این نعمت گزارم
که زور مردم آزاری ندارم

(گلستان سعدی)

- عاقبه الامر : آخر کار
- حقارت : ذلت، خواری، بیچاره گی
- اندوخت : جمع کرد
- فقیه : عالم به احکام شرع، دانشمند
- مسکنت : فقر، بینوایی
- باری عزاسمه : خداوند(ج) که نام اش دارای عزت است
- افزونتر : بیشتر
- نالیدن : شکایت کردن

گوزن



گوزنی بر لب رود آمد تا آب بیاشامد. عکس خویش را در آب دید از شاخهای بزرگ خود بی اندازه خوشحال و شادمان گردید ولی از پاهای باریک بسیار اندوهگین گردید با خود گفت: دریغ که مرا با این شاخ بزرگ و زیبا، پایی چنین باریک و نا زیباست. در این فکر بود که دوسگ شکاری از عقب رسیدند. گوزن رو به فرار نهاد، سگان در قفایش افتادند. قضا را به بیشهٔ رسید، شاخش به شاخه یی بگرفت تا بعد از کوشش بسیار شاخ را رها کرد و بگریخت تا از چشم سگان غایب گردید. چون قدری بیارامید با خود گفت: چقدر ما مخلوق ناسپاس هستیم پاهایی که از داشتن آن ملول بودم مرا از خطر برهاند. شاخی که بدان بر خود میبالیدم نزدیک بود مرا به هلاکت افگند.

- اندوهگین : غمگین
- دریغ : افسوس
- قفا : پشت سر، دنبال
- غایب : ناپیدا، نامعلوم
- ناسپاس : ناشکر
- ملول : غمگین
- بالیدن : افتخار کردن
- افگند : انداخت، گرفتار کرد

معماء

معمای ذیل را حل کنید :

افقی

۱. در بین آن نامه میفرستند.

۲. یکی از پادشاهان قدیم آریانا.

۳. به زبان اردو نان را میگویند.

۴. روسان بالای ما میانداختند.

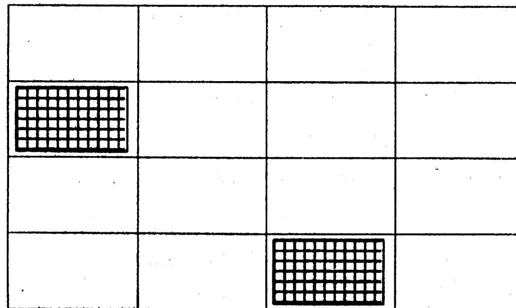
عمودی

۱. نام مملکت است در امریکا.

۲. نام دریایی است در افغانستان.

۳. مکتوب مینویسد.

۴. کلمهٔ پشتو که معنی آن در دری (هستم) میباشد.



* * *

پیدا کنید ؟

در مزار است — در کابل نیست.

در بازار است — در دوکان نیست.

در ابزار است — در وسایل نیست.

در گلزار است — در باغ نیست.

حافظ و خشتمال

دهکدهٔ دور افتاده و کوچکی بود. خشتمالی در آن زنده گی داشت. خشتمال به کار خود بینهایت علاقه مند بود. روزانه زیاد خشت میمالید و شبانه وقت را به بسیار خوشی با فرزندانش سپری میکرد. گویند او روزی در اثنای خشتمالی شعرهایی میخواند. نظرش را مرد نورانی بخود جلب کرد که خشتهایش را پامال میکرد، به بسیار عصبانیت فریاد کشید و گفت: چرا خشتهایم را که با آبلهٔ دست تهیه شده است میشکنی؟ آن شخص به جوابش بی صبرانه گفت: تو چرا اشعار مرا که با خون دل سروده شده است شکسته میخوانی.

* * *

نکته های سودمند*

- کسی که خود را شناخت خدا را شناخت.
- زبان هر کس شیرین باشد برادران او بسیار خواهد بود.
- علم بهتر از مال است زیرا علم تو را نگهمیدارد و مال را تو نگهمیداری.

(حضرت علی کرم الله وجهه)

زینه ها

زینه های ذیل را طوری طی کنید که حرف آخر کلمهٔ داده شده حرف اول کلمهٔ نو باشد. مثال: سنگ، گرگ.

؟	؟	؟	؟
گرگ	بادام	همت	؟
سنگ	چوب	چشمه	موفق

* * *

گدای زیرک

فقیری در طبقهٔ پایین یک عمارت چند طبقه یی برای گدایی آمد. صاحب خانه را مقابل پنجره دید، چون نمیخواست آشکارا خود را گدا وانمود کند لهذا گفت: آقا یک سوزن اگر داشته باشید برای من بیندازید خیلی ممنون خواهم شد.

صاحب خانه جواب داد: سوزن دارم اما اگر بیندازم شما آن را پیدا نخواهید کرد.

گدای زرنگ در جواب گفت: پروا ندارد، سوزن را در یک نان فرو برده پایین بینداز.

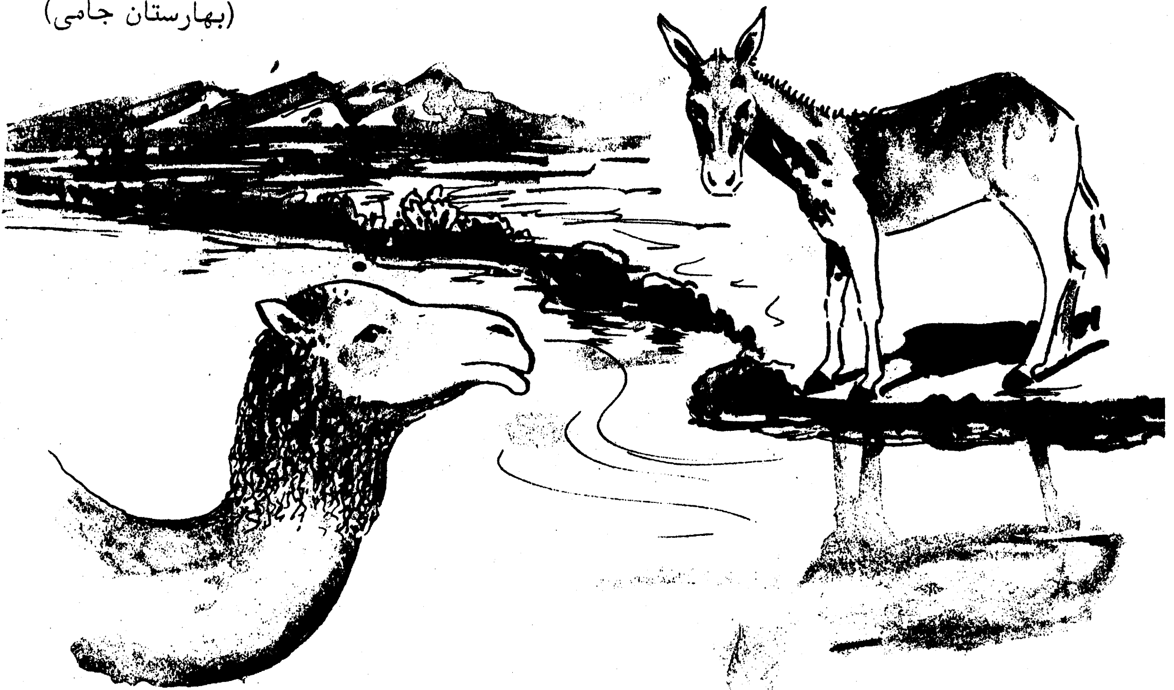
حکایت

اشتری و دراز گوشی همراه میرفتند. بکنار آب بزرگی رسیدند. اول اشتر درآمد چون به میان آب رسید تا شکم وی آمد. دراز گوش را آواز داد که درآی، آب از شکم بالا نیست. دراز گوش گفت: راست میگویی اما از شکم تا شکم تفاوت است.

آبی که به شکم تو نزدیک گشت مرا از سر خواهد گذشت.

ای برادر هیچکس بهتر ز تو نشناسدت
زانچه هستی یکسر مو خویش را افزون منه
گر فزون از قدر تو بستایدت نابخردی
قدر خود بشناس و پا از حد خود بیرون منه

(بهارستان جامی)



- دراز گوش : خر
- حد : اندازه، مقدار

معمای ذیل را حل کنید:

افقی

۱. یک عبادت پر برکت و فضیلت است.

۲. شخصی با موقف بلند حکومتی.

۳. ضد کلمهٔ مرده است.

عمودی

۱. ضد شب است.

۲. گرنگی اشیا .

۳. نام است.

۴. با تغیر حرف اول اره خوانده میشود.

* * *

پیدا کنید ؟

در افغانستان است

در پاکستان است

در شهرستان است

در تابستان است

در ایران نیست.

در بنگله دیش نیست.

در قریه نیست.

در بهار نیست.

پایان سال تعلیمی

معلم رو به شاگردان کرد و گفت: (شاگردان عزیز، سال تعلیمی ما رو به اختتام است. شما از این کتاب مطالب مفید و مهمی را آموختید. حال زمان آن رسیده است که از فعالیتهای سال تعلیمی ما نتیجه گیری شود. مقصد این است که به زود ترین فرصت امتحانهای سالانهٔ ما آغاز میبابد و ما تجاربی را که تا به حال کسب کرده ایم، نخست مورد آزمایش قرار میدهیم و بعد آنرا قدم به قدم در زنده گی روزمرهٔ خود عملی میکنیم.

شما در این سال تعلیمی سعی و کوشش فراوان کردید و چیزهای مهمی آموختید مهم این که آنچه از این کتاب یاد گرفته اید، زمینهٔ کار را برای صنفهای بالاتر به قدر کافی مساعد ساخته است. امید است شما تعلیمات بعدی خود را در روشنی همین معلومات به شکل بهتر و خوبتر به پیش ببرید.

فراموش نباید کرد که در ختم سال تعلیمی، یک رخصتی طولانی هم پیش رو دارید. بعضی از شاگردان میتوانند، با کسب نمره های عالی در امتحان، خود را برای امتحان یک صنف بالاتر نیز آماده سازند. این بهترین وقت است که باید از آن استفاده کرد؛ البته تکرار درسهای قبلی، انجام وظایف خانه گی و آماده گی برای سال تعلیمی آینده، در این رخصتی دارای اهمیت بسیار زیاد است.